

در سلیمان اولاد اهل تکریم الاخیر قف متعین بخلاف از عبیدین چهارده نفر بودند در مغرب یازده در مصلی و  
 و محمد منبوی وثانی مغرب و نیز حاکم ظاهر مستنصر و مستنصر و آمو حافظ و طاهر و فائز و عامر و ابتداء امر مملکت ایشان بسنة بضع  
 و شصت و هفتاد و نهم است و القراض در سنة بضع و شصت و هفتاد و نهم است و هی الدولة الحوسبیه و الیوتیة لا العلویة و الباطنیة و لا  
 الفاطمیة و کافوا ربعة عشر خلفا لا متخلفا انتهى سید علی گویدا ما تم غیر صحیحه لاسو و منها انهم غیر قرشیین و انما سمتهم بالفاطمیین جمله  
 العلوی و الا فجدیم مجوسی انتهى و همچنین جمعی از مورخین مثل قاضی عبدالجبار بصری و ابوبکر بغدادی و ابن خلکان و ذهبی و غیرهم گفته اند  
 ولیکن از این مقلدون گذشته که نسبت ایشان علوی است انکار آن بوجه کفر و کافر می ایشان نتوان کرد و السلام و شک نیست که  
 فتنه و مظالم ایشان ظلمات بعضیها فوق بعضی بود علوی باشند یا یهودی تا آنکه چهار هزار کس از اهل علم و عبادت بر روز ترضی بصری  
 رضی الله عنهم قتل کردند و این یکی از اونی سینات ایشان است و جمعی از متقدمین تواریخ خلفاء را جدا گانه نوشته اند لفظ یهودی  
 تا ایام قاهره در دو مجلد نوشته و حصولی صرف بر ذکر عباسیه است که در و این جوزی هم تا ایام ناصر رسیده و احمد روزی کاتب  
 و امیر ابو موسی مارون بن محمد عباسی هم خلفاء عباسیه را ذکر نموده اما ذکر ایشان همراه دیگر ملوک پس در کتب بسوطة مرقوم شده  
 و حسن آنها تاریخ ابن خلدون ابو الفدا اسمعیل و غیره است و ذکر قرامطه بر وجه بسوطة در تاریخ مقرئری مذکور است و بقایای  
 ایشان را امروزه بسیار می بیند که مادرانیم بونه خوانند نسبت ایشان تشیع است و جمعی نسبت ایشان بحدیث است هم در آمده منجم  
 محمد ظاهر الفتنی صاه ... سبب جمع البحار پاره از حال او در کتاب تاریخ الخلفاء ذکر کرده ایم خطیب تاریخ بسند خود از محمد بن عب  
 آورده که گفت لم یفقد ... بن انا فالار الا عثمان بن عفان رضی الله عنه و الامون سید علی گفته این حصر ممنوع است بلکه  
 ابو بکر صدیق هم حافظ بود علی الصبیح ... جمعی بدان تصریح کرده منجم النووی فی تهذیب و همچنین علی رضی الله عنه گویند که وی  
 بعد وفات نبوی تمام قرآن را یاد گرفته است پس در شیعیه که خود را بحدیث علی مرتضی و اهل بیت با صفا بخلط اتساب میکنند  
 حافظی برای تمام قرآن با قدیم زمان تالی الان ... موم است اگر این صحیح باشد ... صحیح است که اهل باطن  
 بر حفظ وی قدرت ندادند و اهل حق ... و از میان جمله خلق برگزیدند و اسجدند تعالی که عصانه اهل سنت  
 و جماعت مختص است باین قضیه ... بود که ... و تو فریاد حدیث نبوی درین جماعت قدیم او  
 حدیث یافته شده اند تا بحفظ قرآن که ... بود از علما چه گفته آید که کور چشمان جانکان و کودکان  
 در زمان و عامه ایشان ... بر لوک ... یافته اند و می یابند بلکه این کارخانه بفضل تعالی در  
 زمره روز افزون است و لئذا بعد ابن الساعی گفته در مجلس بیعت خلیفه ها حاضر شدم دیدم که وی در شباک قبه با جامه سفید  
 نشسته است و بردوش خود چادر نبوی صلوات الله علیه گذاشته و وزیر بروی او بر نه استاده و استاد خانیک زمره فروز از او  
 قائم است و وی بیعت میگیرد و مردم و لفظ مباحه این است ابایع سیدنا و مولانا الامام المنعم من الطاعة علی جمیع الانام  
 بالمرحوم الظاهر بالله علیه کتاب الله و سنته بنیه و اجتهاد میرالمومنین جان لاخلیفه سواه انهی گویم برده نبویه که خلفاء  
 عباسیه تدار آن کرده اند حقیقتش آنست که سلفی در طواریات بسند خود تا اصمعی زعمرو بن العلاء آورده که چون کعب بن  
 زبیر در حضرت نبوی قصیده بانس سعادت او را شنید و آنحضرت صلوات الله علیه چادر خود بسوی او افکند معاویه در زمین خود را

از کعبه هزار درم خریدن خواست وی نداد بعد مردن کعبه از معاویه اول داد او را بست هزار درم داده آن چادر را بست  
 پس این پنج دهه که تر و خلفاء عباسیه بود همان است و کذا قاله خلافت آن خردون لیکن زبیدی در تاریخ خود گفته این برده که نزد  
 خلفاء این عباس است یونس بن بکر از ابن اسحق در گفته غزوه بگوگ آورده که آنحضرت مسلم اهل ایله را چادری با نامه که بسوی  
 ایشان نوشته بود بطور امان بخشید ابو العباس صفاح آن چادر بسته صد و بیست خرید کرد سیوطی گفته چادری که معاویه خرید  
 بود نزد زوال دولت بنی امیه مفقود شد و در حدیث بنی خنبل در زهد از عروه بن زبیر روایت کرده که ثوب آنحضرت مسلم که در آن  
 برای دفن بیرون می آمد در راه حضرت بود چهار درج در طول و دو درج در یک شبر در عرض و آن تر و خلفاء است گفته شده و  
 آنرا در جاهای دیگر پیچیده اند و روز عید الصبح و عید فطر پوشیده میشود و در اسنادش این لایحه است و بهو ضعیف  
 سیوطی گفته خلفاء این برده را بطریق ثوابت می گرفتند و بر دوشهای خود در موکب جلوس و رکوب می انداختند  
 مقدر در جنگ میکشیدند بر دوش او بود خون آلوده گشت و گمان دارم که در فتنه تا ما را گرم کردید فاما بعد و انالیه یحیی  
 اصبی قف بعضی مورخین در بیان آغاز دولت اسلام ذکر کرده اند که در سال اول یزید و در مطابق با زوم سحری آنحضرت  
 انتقال نمود و در سال دوم مثنی بغداد و تاراج و لشکر افریج کرد و در سده شام و در سده رستم مقتول و مدین مفتوح شد  
 و در مقدم حلوان و ما سیران و شام و موصل مفتوح و کوفه بنا شد و در سده سوم سوق الامور شد <sup>بستم بیان هر زمان</sup>  
 و حرم معاویه مصالحه و شوستر فتح و هر زمان بقید شد و در بست و یکم فیروزان مقتول <sup>باید و در بست</sup>  
 دوم فتح همدان و رمی و سلج با ملک کرکان و فتح آذربایجان و صلح با والی بابک لایبواج <sup>بستم بیان هر زمان</sup>  
 و رفتن یزید گزازی بکرمان و از آنجا به نسیاب و بنا آتشخانه رود داد و در بست و سوم هر نیت سهرن از عروین فاشع و  
 هر نیت پادشاه سجستان و تسخیر قندار و فتح کرمان بردست عبید <sup>بستم بیان هر زمان</sup>  
 کرد یزید بردست سلم بن قیس انفاق افتاد و در بست پنجم اهل اذربایجان <sup>آن زمان در درسی و کیم با آنکه در بست</sup>  
 سلاطین پارس و جده فاسد امام چهارم بردست آسیا با <sup>بستم غزوه نه در زمان که اولی فتنه واقع</sup>  
 در اسلام است رود او درین حرب صحابه بسیار کشته <sup>بستم در ملت اسلام از عهد خلافت عمر فاروق</sup>  
 است زیرا که در سنه چهارده و شش و حص و بعلبک است <sup>بستم و بعضی بطور صلح و بعضی بطریق عنوة</sup>  
 و در سنه پانزده اردن و طبریه مفتوح گشت و در سنه بیست و یکم سیر و داد و در سنه شانزده اهور و مدین <sup>بستم</sup>  
 و سعد نماز جمعه در ایوان کسری خواند و این اول جبهه است که در عراق گزارده شد و در وقوعه جلوی لایز در جردن کسری گشت  
 خورد و تکریت مفتوح گردید و بیت المقدس بدست آمد و در جابه خطبه خواند و قنسرین را عنوة گرفت و حلب انطاکیه  
 و منبج و سروج و قرقیسیا بدست آمد و در سنه بیست و یکم یزید حلوان و رمی و سیاط شمشاط و حران و صیدین  
 پاره از جزیره و موصل و نواحی آن بدست آمد و در سنه نوزده قیساریه و در سنه بیست مصر مفتوح گردید و هم تستر  
 بدست آمد و قیصر عظیم روم بمرد و در سنه بیست و یکم اسکندریه و نهاوند را فتح کرد و از آن بازا عاظم را جماعه نمود و در  
 و غیره بدست آمد و در سنه بیست و دوم اذربایجان و دینور و ماسبدان و همدان و اطرا بلس مغرب و رمی و عسکر و قوس

مفتوح شد و در سنه بیست و ششم کرمان و بستان کران و سپهران و نواحی آن مثبت آمد و در آخر این سال عمر رضی الله عنه وفات فرمود بعد از خلافت عثمان  
 بسال اهل بلخ و صولت بسیار از روم مفتوح شد در سنه بیست و ششم عثمان زیادت در مسجد نبوی کرد و سیابو را گرفت و در سنه بیست و هفتم قبر بنی ستم را  
 ارجان و ابریکر و مفتوح شد هم از قریح کرد و اندلس است آمد و در سنه بیست و نهم مطروق و مفتوح گشت در سنه سی و ام بود بلا کثیره از ارض خراسان  
 نسیابو و طوس و مدین و مرو و سمرقند آمد تا آنکه در سنه سی و پنجم عثمان وفات کرد و بعد وی بزمانه علی بن ابی طالب عز  
 جمل و صفین و نهر دوان و غیره پیش آمد و ملکی جدید بدست نیامد تا آنکه امام حسن با معاویه بصلح گرایند و وی با جماع امت خلیفه شد  
 و این سال را عام ابجاءه نام نهادند و در سنه چهل و سه حج و غیره از بلاد بستان و دوان و برقمه و کوز از بلاد سودان بدست  
 ثعلبی غیره گفته اند بی اول قضیه غیره حکم الهی صلعم و در سنه پنجاه و چهار قیقان و در سنه پنجاه و پنج بستان مفتوح شد و در پنجاه و شش  
 سال معاویه بجهت ولایت عهد برای یزید از مردم گزنت و قریه حمره و در سنه سی و هفت واقع شد ابو جعفر باقر گفته اول من کسبت  
 الدینار یزید بن معاویه و در سنه هفتاد و هفت یزید بن عبدالملک بن مروان هر قله مفتوح شد و در سنه هشتاد و دو دوان  
 از ناحیه مصیبه بدست آمد و غزوه ارمینیه و منبهاج بمغرب رود داد و در سنه سی و هشتاد و سه بعد از مدینه واسط بنا شد یانی او  
 حجاج است و بعد از مدینه و یمن و بنای اربیل و برعه و فتح حصن قریق و اخترم اتفاق افتاد و طاعون فقیات واقع شد  
 و خلیفه برود بعد از ولید بن عبدالملک بیکند و بخارا و سرانیه و مطوره و قیقم و بصره و فرسان و جزیره و طوانه و  
 جزیره منور و کوش و شرمان و مداین و حصون بحر ادریسجان و تمام اقلیم اندلس و مدینه ارمیل و قریون  
 و جبل و کرب و برقمه و خوارزم و سمرقند و سند و کامل و فرغانه و شاش و سدره و موقان و مدینه الباب  
 و طوس و طولیس غیره مفتوح شد و در سنه سی و هشتاد و چهار عایش ابجاء و فی ایامه و فخت فیما الفتوحات العظیمه کایام عمر بن  
 الخطاب اتقی و از فتوحات ایام سلیمان بن عبدالملک است جرجان و حصن جدید و سر و او و شقاه طبرستان و سقالبه بعد  
 در زمین هشام بن عبدالملک تمیزه در جزیره و در سنه در ناحیه ملطیه مفتوح شد و ابو جعفر منصور خلیفه عباسی در سنه  
 یکصد و چهل بنا بغداد کرد و در سنه چهل و شش غزوه قبرس رود داد و در سنه چهل و هشت  
 در فتح نمود و ذیبی گفته و فی سنه  
 قال و کثر تدوین العلم و تبویب  
 نه و الساریخ و ایام الناس و قبل هذا العصر کان الائمة یتکلمون  
 من حفظهم ایدرون العلم من خلف صحیحه غیر مرتبه و در سنه چهل و شش غزوه قبرس رود داد و در سنه چهل و هشت  
 تمام حاکم بقیضه اقتدار منصور در آمد و بیست و هفت عظیم از وی در دل افتاد و جزیره اندلس چیزی خارج نماند و  
 در آخر عمر سفیان ثوری و عباد بن کثیر را حبس کرد تا آنکه خودش بر ابو حنیفه کوفی در زبان او وفات کرد بعد  
 در ایام ناریون رشید مدینه و بسه بدست آمد و هر قله و مقابله مفتوح شد و چون مامون خلیفه شد اظهار قول بخلق  
 قرآن کرد و مردم غزا نمود و حصن قره و مابعد مفتوح ساخت و در زمان محترم مردم غزا کردند و عمرو بن بدست  
 و واثق قائل بود بخلق قرآن تا آنکه متوکل بزمانه خود اظهار میل بسوی سفت کرد و در سنه اربع و ثلثین هجرتین بسا  
 آمدند و بجزیل عطا و اکرام مخصوص شدند و بروایت معاویث صفات در ویت مامور گردیدند تا آنکه ابو بکر بن نجاشی

دین باب گفت سه و بعد فان السنة اليوم أصبحت معززة حتى كان لم تنزل في تصول و تسطوا و اقيم منارها و حط  
 منار الالفت الزورين على ۲ و ولى احوال ابداع في الدين نار با ۲ الى النار يهوى مدبرا غير مقبل و اذ عجب سب سال خلافت  
 متوكل هت که بادى و در عراق در يده سخت گرم و زرع کوفه و بصره و بغداد و را کيسر بسوخت و مسافران را بکشت و آبخاورد  
 بايستاد و بهر آن رسيد و زرع و مواشى آنجا را بباد ساخت و بموصل و شجار شصل شد و مردم را از معاش در اسواق  
 و مشى در طرقات باز داشت و خلقى عظيم را هلاک کرد و پيش از آن بيکسال زلزله آمد و در دمشق سخت هولناک که از دوى خانه  
 بيفتاد و خلقى بسيار زير آن ببرد و تا انطاكية ممتد شد و آنرا بر انداخت و بخزيره رسيد و آنرا پاک بسوخت و بموصل آمد و آنجا  
 هزار کس را بباد فنا داد بجهه در سنه سبع و ثلثين اتشى در عسقلان ظاهر شد و ميوت و بيا در را بسوخت و تا سه شتاب  
 و نائب مصر ريش قاضى قضاه مصر ابو بكر بن ابى الميثم جهمى را بتر شيد و برخى سوار گمانيد و در شهر گروانيد فصل هشتم  
 در بيان حوادث زمانه عباسيه و جز آن سيدولى در تاريخ الخلفاء ذکر کرده في سنة اربعين سمع اهل خلاط صيحة عظيمة من جوف  
 السموات من هنا خلق كثير و وقع برد بالعراق كبعض الدجاج و خسف ثلث عشرة قرية بالمغرب في سنة احدى و اربعين مات  
 النجوم في السموات و تناثرت الكواكب كالجماد اكثر الليل و كان امر المنز عجا و لم يعهد و في سنة ثنتين و اربعين زلزلت الارض  
 زلزلة عظيمة توتس و اعماها و الرى و خراسان و نيسابور و طبرستان و صبهان و قطعت الجبال و رجت بقايا جبل  
 الرجل في الشق و رحبت قرية السويداء بناجيه مصر من السموات و وزن حجر من بحارة فكانت و اوسار جبل ليهين  
 عليه فزارع اهل حتى اتى مزارع آخرين و وقع بجبل طبر اميض و ون الرخمة في رمضان و نزل في سنة ثمان و ثمانين  
 فصاح اربعين صوتا ثم طار و جار من الخد ففعل كذلك كتب البريد بذلك اشهد عليه خمسمائة انسان سمعوه و في سنة خمس  
 و اربعين عمت الزلازل الدنيا فاخرت المدن و القلاع و القناطر و سقط من انطاكية جبل في البحر و سمع من السموات اصوات  
 نائمة و زلزلت مصر و سمع اهل بلبيس من ناجية مصر صيحة نائمة فمات خلقها و اعمارها و نزل في سنة ثمان و ثمانين  
 الف دينار لاجرار المار من عرفات اليها قال الشعبي و من ابله  
 فلم يش بعد الا سنة اشهر و اعرق الخلفاء في الخلافة  
 من ايام المعتد و وقع غلا مفرط في الحجاز و العراق و بلغ كثر المظنة و حاد و در نسين و تراوني ايامه قتل بهبو الزنجى و  
 كان ادعى انه ارسل الى الخلق فرد الرسالة و انه مطلع على المنجيات و ذكر الصولى انه قتل من المسلمين اهل الف و خمسمائة  
 الف آدمى و في ايامه ظهرت دعوة المهدي عبيد الدين عبيد بن ابي عمير و اقام على ذلك الى سنة ثمان و سبعين فاضل  
 مصر فلم يبق منه شي و غلقت الاسعار و ظهرت القرامطة بالكوفة و هم نوع من الملاحده و من مات في ايامه البخارى مظلوما  
 بالتردد من اهل الظاهري و في اول سنة استخلف فيها المعتضد منع الو رقيقين من بيع كتب الفلاسفة و ماشا كلها و منع  
 القصاص و المنجيين من القعود في الطريق و فيها ورد كتاب من الديل ان القمر كسف في شوال و ان الدنيا أصبحت مظلمة  
 الى العصر فبهت يسمع سودا فدا مت الى ثلث الليل و اعتبها زلزلة عظيمة اذ هبت عامة المدينة فكان عدة من اخرج  
 من تحت الروم مائة الف و خمسين الفا و في سنة احدى و ثمانين فتمت مكرورة في بلاد الروم و فيها غارت مياه الرى

وطبرستان حتى يبع المارثثة ارطال بدرهم ونحو الناس كلوا الجيف وفي سنة اربع بعد الامين ظهرت بمصر حمرة عظيمة حتى  
كان الرجل ينظر الى وجه الرجل فيراه احمر وكذا الجيطان فتصرع الناس بالدعا الى الله تعالى وكانت من العصر الى الليل حتى  
سنة خمس مبيت ريح صفراء بالبصرة ثم صار خضراء ثم صارت سوداء وامتدت في الامصار ووقع عقبها برد ووزنة البردة  
ماية وخمسون درهما وقلعت الريح نحو خمسمائة نخلة ومطرت قرية حجارة سوداء وبصار وفي سنة تسع وثمانين في ايام المكتفي  
زلزلت بغداد زلزلة عظيمة وامت اياما وفيها مبيت ريح عظيمة بالبصرة فلعنت عاصف ثعلبا ولم يسمع بمثل ذلك فيها حتى  
الظالمة باللام في بلاد الروم وغنم منها ما لا يحصى من الاموال وفي سنة اثنتين زادت وجلة زيادة لم ير مثلها حتى خربت بغداد  
وبلغت الزيادة احدى وعشرين ذراعا ومات في ايامه الوزير صاحب المسند قال الذي اختل النظام كثيرا في ايام المعتذر لصفه  
وفي سنة ثمان مائة سلاح جبل بالدينور في الارض مخرج من تحتها كثيرا غرق القرى وفيها ولدت بغلة فلما فوجان القادر على  
مايشاء وفي سنة اربع وقع الخوف ببغداد من حيوان يقال له الزيزب ذكر الناس انهم يرونه بالليل على الاسطحة وانما ياكل  
الاطفال ويقطع ثدي المرأة فكانوا يخافون ويهربون بالطاسات يهربون اتخذ الناس لاطفالهم مكاتب وام عدة ليال في  
سنة فتح بارستان في سنة ثمان مائة لاسعاب بغداد وقع النهب جملة الوزير ودام القتال اياما وجرت امور وحروب يطول شرحها وفي  
تسع قتل الخليلج بافتار القاضى ابي طهرا الفقهار والعلماء انه حلال الدم فتحت فرغانة على يد والي خراسان محمدت وجملة الموصل  
غيرت عليها ال... الم بعد قال الشعب... لم يل... من... جعفر المتوكل... المعتذر... المتوكل... ليلة الاربع  
والمعتذر يوم الاربع... ياصه يوسف بن يعقوب لقاضى ومحمد بن ابي داود الظاهري والجنيد شيخ الصوفية والنسائي  
صاحب السنن والنجاشي شيخ المعتزلة وكبير الرواي صاحب المسند وابن المنذر الامام وابن جرير الطبري وابن خزيمة وابو حنيفة  
صاحب الصحيح وابو بكر بن ابي داود بسجستان... في ايام القادر من الاعلام الطي اوى شيخا خفيفه وظهر في ايام الرضا المشغاف  
وقد شاع انه ادعى الالهية وانه يحيى الموتى... صارت فيها توفى ابو جعفر السجزي احد النجاشي قبل الفجر في ايامه سنة وفيها  
انقطع الحج من بغداد الى سنة... في عظيمه ببغداد واسودت الدنيا وظلمت من العصر الى المغرب انقضت  
سائر الليل انقضا عظيما ما روى... بلاد ملوك الطوائف ولم يبق بيد الرضا غير بغداد والسواد  
وفي سنة ثمان وعشرين غرقت بغداد غرقا... رواية انما تسعة عشر ذراعا وغرق الناس من البهايم ثم انه هدمت  
وفي سنة ثمانين من ايام المتقي كان الغلاء ببغداد... راحلة ثمانمائة وستة عشر دينارا واشتد القحط واكلوا الميتات وكان  
قحط لم ير ببغداد مثله ابد وفي ايام المطيع اشتد الغلاء ببغداد حتى اكلوا الجيف والروث وما توا على الطرق واكلت الكلاب  
لحمهم وبيع العقار بالرعقان ووجدت الصغار مشوية مع المساكين اشترى لعزل الدولة كرز دقيق بعشرين الف درهم و  
الكر سبعة عشر قنطارا بالمشقة وفي سنة تسع وثلاثين اعيد الحجر الاسود الى موضعه جعل له طوق فضته بشدة وزنه ثلثة آلاف  
وسبعمائة وسبعون درهما ونصف قال محمد بن نافع السراعي تاملت الحجر الاسود وهو مقلوب فاذا سواد في راسه فقط وسأله  
ابيض وطوله قدر عظم الذراع وفي سنة احدى واربعين ظهر قوم من التماسخية فيهم شاب عم ان روح على انقلبت اليه و  
ترعم ان روح فاطمة انتقلت اليها واخر يدعي انه جبريل فضرهوا وفي سنة اربع واربعين زلزلت مصر زلزلة صعبة مبيت

البيوت ودامت ثلث ساعات وفرغ الناس من الصد بالدعاء وفي سنة ست واربعمين نقص البحر ثمانين ذراعاً وظهر في  
 جبال جزائر اشبار لم تعهد وكان بالري ونواحيها زلازل عظيمة وحسف باية وخمس مائة من قرى الري واتصل الامر  
 الى حلوان فحسف باكثرها وقذفت الارض عنظام الموتى وقبضت منها المياه وتقطع بالري جبل وعلقت قرية بين السواد والارمن  
 بين فيها نصف النهار ثم حسف بها وانخرقت الارض خروفا عظيمة وخرج منها مياه فتفتت ودخان عظيم كذا نقل ابن الجوزي  
 وفي سنة سبع واربعمين طوت الزلازل بقوم حلوان اجبال فالتفت خلقا عظيما وجاروا طبق الدنيا فالتى على جميع الغلا  
 والاشجار وفي سنة ثمانين وخمسين يوم عاشورا الهم معز الدولة الناس بخلق الاسواق ومنع الطباخين من الطبخ ونهبوا  
 القباب في الاسواق وعلقوا عليها المسوح واخرجوا النساء عشرات الشعوب يملطن في الشوارع ويقمن لما تم على الحسين بن علي  
 اول يوم نوح عليه ببغداد واستمرت هذه البدعة سنين وفي سنة تسع وخمسين انقضت بعراق كوكب عظيم انارت منه الدنيا حتى  
 صار كأنه شعاع الشمس ومنع بعد انقضاءه صوت كالرعد الشديد مات في ايام المطيع المتنبى الشاعر وابن جبان صاحب الصحيح  
 وفي سنة ثمان وسبعين من ايام الطائع اشتد الغلا ببغداد جدا وظهر الموت بها وخرج الناس بالبصرة حروموم لتساقط منه وجار  
 ريح عظيمة بظلم الصالح حرقت الدجلة حتى ذكر ان نبات ارضها وغرقت كثير من السفن واحتملت زورا قاسمخرا وفيه رواب فطرحت ذك  
 في ارض جرجي فثوبه بعد ايام ومات في ايامه من الاعلام ابن السنن الحافظ وابن علي والقفال الكبير وغيرهم وفي سنة ثمان  
 من ايام القادر ظهر ببجستان معدن فبسبب كانوا يصفون من الزراب الذهب الاحمر وفي سنة اربع مائة انهدمت دجلة نقصانا  
 لم يعهد واكثرت لاجل جزائر ظهرت ولم يكن قبل ذلك قط ومات الدار قطن الحافظ اشهره . . . . . صاحب  
 صحاح وفي ايام القائم مات الظاهر العبدي صاحب مصر وقيم ابنه المستنصر بعده ومجان سبع سنين . . . . . عام في الخلافة ستين  
 سنة واربعة اشهر قال الذهبي ولا اعلم احدا في الاسلام لا خليفة ولا سلطانا اقام هذه المدة وفي ايامه كان الغلا بمصر الى  
 ما عهد مثله منذ زمان يوسف فاقام سبع سنين حتى اكل الناس بعضهم بعضا وحتى قيل انه مبع برغيف خمسين دينار وفي سنة  
 فان ظهر كوكب كانه دائرة القمر ليلة تمته بشعاع عظيم وبالناس فخر . . . . . ثم تناقص ضوؤه ونظروا في  
 كانت بالرملة الزلزلة الهائلة التي خربتها حتى طلع . . . . . ما خمسة وعشرون الفا وبعده  
 عن ساحل مسيرة يوم فنزل الناس الى ارضه يلتقطون . . . . . وفيها احترق جامع دمشق وزالت حجاب  
 وتشوه منظره وذهبت سقوفه المرسية وكان الوبار في ارضه . . . . . معانية واشتد الغلا بمصر حتى اكلت امرأة رغيفا بالغا دينا  
 وكثر الوبار الى الغاية وكان الغرق العظيم ببغداد وزادت دجلة ثلاثين ذراعاً ولم يقع مثل ذلك قط وبكثت الاموال  
 والافسح الدواب وركبت الناس في السفن وقيمت الجمعة في الطيار على وجه الارضين واقام الخليفة يتفرغ الى الهند  
 وصارت بغداد ملقاة واحدة وانهدم بابك الف واراواكثر ومات في ايامه الشيخ المفيد وابن سينا شيخ الفلاسفة والنعيم  
 صاحب الحكمة وابن بطلال شارح البخاري وابن حزم الظاهري وابن عبد البر وفي ايام المقتدي في سنة تسع وسبعين  
 بعد اوابو نصر الاشعري فوعظ بالنظامية وجرى له فتنة كبيرة مع الخنابلة لانه تكلم على مذاهب الاشعري وحط عليهم  
 اتباعه والمتعصبون له فهاجت فتنه فقتلت جماعة وغزل فخر الدولة من وزارة المقتدي لكونه شديد الخنابلة تار

الذي سي و آل سلجوق هم ملوك بلاد الروم وقد امتدت ايامهم وبقوا منهم بقية الى زمن سيريس وفي سنة ثمان وسبعين  
جاءت ريح سوداء بعباد واستد الرعد والبرق وسقط رمل و تراب كالمطر وقعت عدة صواعق فظن الناس انها القيامة  
وبقيت ثلاث ساعات بعد العصر وقد شاهد هذه الكائنة الامام ابو بكر الطرطوشي واوردنا في االيه واستولت الفرنج على جميع  
جزيرة سقلية وهي اول ما فتحه المسلمون بعد الامتين وحكم عليها آل لاغلب الى ان اتقولى العبيدي على المغرب مات في ايام  
الجزيري شيخ الحنفية وفي ايام المستظهر في سنة تسع وثمانين اجتمعت الكواكب السبعة سوى زحل في برج اسحوت فحكم الخليفة  
بطوقان يقارب طوقان فاشق ان ايجاج نزلوا في دار المناقب اتاهم سيل فاغرقهم وانتشرت دعوة الباطنية باصبيهان  
واخذت الفرنج بيت المقدس بعد حصار شهر نصف قلبها اكثر من سبعين الفا منهم جماعة من العلماء والعباد والزهاد وهدموا المشايخ  
واللايبروري في ذلك سنة فرجنا ومار بالدموع السواجم فلم يقم ساخرة للبرامج وشر سلاح المرادح يفيضه واذا الحرب  
تاريا بالصوامر في فايها بني الاسلام ان وراكم و قاطع يلحقن الروي بالمناسم الى آخر ما قال في اخذ الفرنج بلاد سروج وصيدا  
وارسوف وقيسارية وفي ايامه كان ببغداد جدرى مفرط مات في خلق من اصبيهان لا يصحون وتبعه وبارعظيم في سنة  
تسع وتسعين ظهر رجل بنواحي نها وند فادعى النبوة وتبعه خلق فاخذ وقتل وعظم بلار المسلمين بالفرنج وسبب بمصر سروج  
منظمة اخذت بالالقاسم حتى لا يصير الرجل يده ونزل على الناس من ايقنوا بالهلاك ثم تجلى قتيلا و نادى الى الصفرة وكان  
ذلك من ايامه نزل بعد المغرب جاسيل عزم غرق سنجار وسوريا وملك خلق كثير حتى ان السيل اخذ باب المدينة فزيت عدة  
مذبح بوه السيل وظهر بعد سنين وسلم طفل في سبيله حمله السيل فخلق السرير بزيوتونه وعاش  
وكبر ومات في ايامه السمت الى كتم خطيب البزري والكلية الهراس الغزالي والساشي وجماعته المسترشد وزلزلت بغداد  
مرارا كثيرة ودامت كل يوم خمس مرات كل يوم استغثون وقام عشرين يوما في سنة اربع وعشرين بعد ايام  
من ايامه لم تقع سحاب مطر الى اصل نارا حرقت من بسبب و اشج و الكيفية في سنة تسع وثمانين اربعائة من ايامه المقنن  
قبل ابلال ليلة الثلثين من شهر رمضان فلما الى بغداد صاعين تمام الحدة فلما ار قبوا ابلال فارا ووا ايضا كانت  
السماجلية صاعية ومثل هذا السبع سنة اثنتان وثلاثين كان نجمة زلزلة عظيمة عشرة فرسخ في مثلها  
فاهلك خلقا ثم ضعف بجزيرة وصار كالماء  
ت زلزلة عظيمة و مات بغداد نحو عشر مرات وتقطع منها  
جبل بجلوان جوار باليمن مطر كادوم ووردت الاربعين من سنة بالدم وبقي اشره في ثياب الناس قال ابن الجوزي من ايامه المقنن  
عادت بغداد والعراق الى يد الخلفاء ولين لها منازع وقبل ذلك من دولة المقدر الى وقته كان الحكم للمغلبين من الملوك  
وليس للخليفة معهم الا اسم الخلافة انتهى في ايامه المازري والزمخشري وابن عطية وابن العربي والقاضي عياض وقرن اخبار  
المستقبى قال الذهبي ما زالت ابحرة الكشيرة تعرض في السماء منذ مرض وكانت ترمى صور باعلى الجيطان ومات في ايامه الديلمي  
صاحب سند الفردوس عبد القادر بجبل والسماعي ثم جاء المستنصر في ايامه ضعف الرضا ببغداد ووقى وامن الناس وخطيب  
باليمن بقره وتوزر وصر الى اسوان وموقع برد بالسواد كالنار يحددم الدور وقتل جماعة وكثيرا من الموشى وزادت دجلة  
زيادة عظيمة بحيث غرقت بغداد وزادت الفرات ايضا واهلكت قري ومزارع واهل الخلق الى الصدوق العجايب ان

المد على هذه الصفة وتقبل قد بلغت هزاره بالعطش وفي سنة اربع وسبعين هجرت بغداد وبيع شديده نصف الليل فطرت  
 اعمدة مثل النار في اطراف السحار واستغاث الناس من فتنة شديده وبقى الارض على ذلك الى اسحومات في ايامه يحافظ  
 ابن الصناكر من حفدة الشافعي ومن بحوادث في ايام الناصر ولد بالعلث ولد بطول هجرت شبر وتربح اصابع اوله اذن مع احمدة  
 وفي سنة ثنتين وثمانين اجتمع الكواكب الستة في الميزان فحكم المنجولون بزوايا العالم في جميع البلاد بطوفان الريح فشرع الناس في  
 حفر مغارات في التخوم وانتظروا الليلة التي وعدوا فيها بريح كريح عاصف فمات فيها شئ ولا هب فيها نسيم بحيث اوقدت اشمو  
 فلم يتحرك فيها ريح تطفئها وما قيل فيه قول ابى العتاهم محمد بن المعلم قل لابي الفضل جعل محترف من هبى جمادى وجمادى حجب  
 وما هرت زرع كما حكموا ولا بالكوكب ذنب كالأول الا اكلت ذكرا ولا بدت اذن في قمرها الشهب كيقضه عليها من ليس يعلم  
 يقضه عليهم بها هو محجب كقد بان كذب المنجولين في ابي مقال قالوا فما كذا بواهم وفي سنة ثمانين اتفق ان اول يوم في السنة  
 كان لاول ايام الاسبوع واول سنة شمسية واول سني الفرس وشمس القمري اول البروج وكان في ذلك من الاتفاقات  
 العجيبة وفيها كانت الفتوحات الكثيرة منها فتح بيت المقدس من بني الفريخ ومن الغراب بن ابي حيان ذكر في تفسيره غلبت الروم ان  
 بيت المقدس بقي في يد الروم الى سنة ثلث وثمانين وخمسائة ثم اغتلبوا ويقطع ويعير دار الاسلام الى آخره لا بد اخذ من حساب  
 الآية فكان كذلك قال البوشامة وقدمات ابن حبان قبل ذلك هرويه بيت ربح سودا بركة ٤٠٠٠ سنة الدنا ووقع على الياقوت على حجر  
 وقع من الركن اليماني قطعة وفي سنة تسعين ثلث القرض كوكب عظيم سمع لانقضاء صوت باؤ في سنة الدورد والماكن فاستغاث  
 الناس اعلنوا بالدرعا وظنوا ذلك من امارات القيامة وتوقف النيل بمصر بحيث كسروا ولم يكلوا باعادة كون العظماء  
 بحيث اكلوا بحيف الاذنين فشا اكل بني آدم واشتهر قروي من ذلك العجب العجائب تعدوا من عشر تبور اهل الموقي فزوروا  
 كل فترق اكثر التواتر من الجوع بحيث كان الماشي لا يقع قدمه او يصره الا على ميت ادم في السياق وبلك اهل القرى قاطبة بحيث  
 ان المسافر يمر بالقرية فلا يرى فيها نار ولا يجد البيوت ممتلئة واليهاموتى وقد حكى الذم في ذلك حكايات يقشعها بجلد من  
 سماعها قال وصارت الطرق مررنا بالموتى وصارت لوجه  
 استمر ذلك الى اثنان سنة ثمان وتسعين في سنة ثمان  
 كثيرة وقلنا وعضفت قرية من اعمال بصرى وفي سنة  
 ودوام ذلك الى الفجر وترجع الخلق وضجوا الى الله تعالى ولم يعبدوا ذلك الا عند ظهور رسول الله صلى الله عليه وسلم في سنة ست وسبعمائة  
 كان ابتداء امر التتار وهم بنات في ايام الناصر من الاعلام كما حفظ السلف وابن الانباري والديني والبرهان صاحب الهداية  
 وقاضي خان وابن الجوزي وابن الاثير صاحب جامع الاصول والفخر الرازي والحاظ عبد الغني المقدسي وابن قدامة  
 الحنبلي وفي سنة ثنتين وخمسين وسبعمائة من ايام المستعصم ظهرت نار في ارض عدن وكان يطير شررا في الليل الى البحر وصبغ  
 منها دخان عظيم في النهار وفي سنة اربع وخمسين ظهرت النار بالمدينة النبوية وبادوي عظيم ثم زلزلة عظيمة فكانت  
 ساعة بعد ساعة الى ان ظهرت نار عظيمة في صحراء قريبا من قرظية قال البوشامة وقال الذهبي امر غره النار متواتر في  
 ما اخرج به المصنف صلعم وسياق ذكرنا في الباب الثاني من هذا الكتاب ان الله تعالى ثم ركن المستعصم الى وزيره ابي  
 علقمة

بيت الانبار واليها

رواق الشام والجزيرة فاخرت اماكن

لمحم نابت نجوم وقلما يرت تطاير البحر



الروافضى فابكك بحوث والنسل ولعب الخليفة كيف اراد وبالطبع التنازل وناصحهم وطعمهم في الميحي الى العراق واخذ بغداد وقطع  
الدولة العباسية ليقوم خليفته من آل علي ومارا اذا جاز خبر منهم كتمه عن الخليفة ويطالع باخبار الخليفة التنازل ان حصل  
قال المهوف عبد اللطيف في خبر التنازل هو حديث ياكل الاحاديث وخبر يطوي الاخبار وتاريخ ينسى التواريخ ونازلة تصغر كل  
نازلة وفادحة تطبق الارض وتملأ ما بين الطول والحر من هذه الامة لغتهم مشوبة بلغة الهند لانهم في جوارهم وبينهم وبين  
اربعة اشهرهم بالنسبة الى الترك عرض لوجوه واسم الصدر خفاف الاعجاز سخا لاطراف سمرالاولان سريوا الحركة  
في الجسم والراي فصل ليم اخبار الامم ولا فصل اخبارهم الى الامم ونسأهم يقا من كرجاهم وقال غير وارض التنازل اطراف بلاد  
الصين وهم سكان براري وشبههون بالشعر والغدر وكان بلادك المستعصم على ايديهم وتقى الدين بن ابي اليسر قصيد مشهورة  
في بغداد وهي هندس لسائل لدمع عن بغداد اخباره فما قوتك الا حجاب سار ولو يا زائر ين الى الزوراء لا تغدوا  
فما ذاك سمح الدار ويارى الى آخر ما قال ومن بات في ايامه السخا فط السخاوى وابن اسحاق بن النعمى والزميلكاني والمجد  
ابن تيمية وسبط ابن الجوزي ومات في مدة انقطاع الخلافة من الاعلام المنذرى والساذلي وابن البار مورخ الامم  
وفي سنة ٤٩٣ زلزلت مصر زلزلة عظيمة وكثرت الحريق بالقاهرة في عدة مواضع وفي سنة ٤٤٩ يوم عرفة وقع بديار مصر برد كبير و  
صواعق وفي سنة ٤٩٤ دخل في الاسلام قازان بن ارغون بن البغابن ملك التنازل وخرج الناس بك فشا الاسلام  
في جيشه وفي سنة ٤٩٤ زاد النبا زيادة كثيرة لم يسمع بمثليها وغرق منها بلاد كثيرة وناس كثير ون في سنة ٤٩٤ زاد النيل  
ايضا كذلك في سنة ٤٩٤ شهر رمضان وكان فيه اكثر من نعمة وفي سنة ٤٩٤ عمت سقوف المسجد الحرام بكفة والابواب  
وظاهرة عالي باب من شيبه من السخا كان الطاعون العام الذي لم يسمع بمثله وفي سنة ٤٩٤ كان بطريركس بنت  
زوجت بثلاثة ازواج ولا يقدرون عليها لظنون ان يبارتقا فلما بلغت خمس عشرة سنة غارت ثديا ثم جعل يخرج  
من ثم الفرع حتى قليلا قليلا الى ان برز منه كرمه . حج وانتيان كرتب لك في حقه قال ابن كثير وغيره وفي ابتداء  
كان خروج الطاغية تمرتك الذي اشبهه . مباد و استمر يمشو في الارض بالفساد الى ان بك الى لغته سنة  
في سنة ثلث وسبعين سبعاية وكان  
ثم قرر مكانه بعد موته و طزال  
اجل ثلثا وفي سنة ٤٩٤ وروى كتاب من حلب يتضمن  
حتى فرغ وعين سلم القلب جهر العايب وج خنزير وهر ب الى غابة هناك فحجب الناس من هذا الامر وكتب بذلك محض اول  
سنة في شعبان احدث المؤمنون عقب الاذان الصلوة والتسليم على النبي صلوات هذا اول ما احدث وكان الامر  
المختصم الدين الطيندي وفي سنة ٤٩٤ كسر النيل في اول يوم من مسرى وبلغت الزيادة اثنتين وعشرين ذراعا وفي  
ظهر يوم شمس يرمي انه يصعد الى السماء ويشاهد البارى تعالى ويكلمه واعتقدت جمع من العوام فعقد له مجلس استقبيل فلم  
فخلق الاكل الحاكم بقدره على شهادة اثنين بان حاض العقل فشهد جماعة من اهل الطب انه مثل العقل فقيد في البيارستان  
وفي سنة ٤٩٤ ولدت بلبس جاموسة مولودا براسين وعقوين من اربعة ايدي وسلسلة ظهر ودر واحد ورجلين اثنين لا غير

وفوج واحداتی والذنب المفروق بائین نجات من بدیع صنخ الله وفي سنة وقوع زلزلة عظيمة بجزيرة بجان ملك بسيد ما  
 عالم كثير وفي سنة ۲۳۳ خرج جبل بجزيرة فاصار الحجر كما يضي الشمع رمى منه قطعة لكلب فلم ياكلها وفي سنة استمرت زيادة النيل الى  
 آخر الثور وغرق بذلك ربع كثير وفي سنة ولدت قاطنة بنت القاضي جمال الدين الطليق ولد اعشى له ذكر وفوج من اهل  
 في كعبه وفي راس قمان كقرني الثور مات بعد ساعة وفيها زلزلة القاهرة زلزلة لطيفة وفيها كسر النيل في ثامن عشر من  
 وفي سنة زلزلة الارض يوم الاحد بعد العصر سابع عشر ارم زلزلة صعبة ماجت منها الارض في بحال الابنية موجا و  
 دامت لحظة لطيفة ثم سكنت فاجرت على سكونها ومقط بسببها شرافة من مدرسة الصالحية على قاضي القضاة الشيخ  
 شرف الدين بن عبد الوفا ناسد وانا اليه راجعون في هذه السنة في ربح الاول قدم الى مصر من الهند رجل يسمى خاكي زعم  
 ان عمره مائتان وخمسون سنة فاجتمعت به فاذا به رجل قوي ليقته كلها سواء لا يتجز العقل ان عمره سبعون سنة فضلا عن  
 من ذلك لم يات بحجة على ما يدعيه والذي اقطع به انه كذاب وما سمعته منه انه قال اخرج وعمره ثمان عشرة سنة ثم رجع الى  
 الهند فبيع بدماء التتار الى بغداد ولياخذوا وانه قد قدم الى مصر من السلطان حسن قبل ان يبي مدرسة ولم يذكري شيئا يستوضح  
 به على قوله وفي هذه السنة قدمت كتب من المدينة الشريفة تتضمن ان في ليلة الثالث عشر رمضان تزلت صاعقة من السماء على  
 المدينة فاخرقتها واحرقت سقوف المسجد الشريف فافيه من خزان وكتب لم يبق سوى الجدران وكان امر اهلها ان يهربوا من  
 الخفاف للسيد طي وقال اعتمدت في الاحداث على تاريخ الذهبي وابن كثير وعلى المسالك ذيله واتبار الغرلاب بن حجر وقال قال  
 ابن ابي حاتم في تفسيره عن عبد الله بن عمرو بن الحارث قال ما كان منذ كانت الدنيا من سنة

قلت كان عند راس المائة الاولى من هذه الفتن فتنة الكجاج مما ادراك ما الكجاج في الآلة  
 درست محاسن بغداد وبادوا بها ثم قتلهم ثم اتهم الناس بخلق القرآن وهي اعظم الفتن في هذه الفتن واولها بالنسبة الى الدعاء  
 البديعة ولم يدع خليفة قبله الى شي من البدع وفي المائة الثالثة خروج القرطبي ونايكت ثم المقدر المخلص وبيع ابن المعتز  
 واعيد المقدر ثاني يوم وروح القاضي وخلق من العلماء ولم يقبأ قاعة  
 على البلا وواستمر ذلك الى الآن ومن جملة ذلك ما ذكرنا  
 وفي المائة الرابعة كانت فتنة احمك بامر ابيس لانا  
 وفي المائة السادسة كان الخلال الذي لم يسمع به  
 التتار اعظم التي لم يسمع مثلها اسالت دمار اهل الاسلام بجرا وفي المائة الثامنة كانت فتنة تمر لنگ التي سخرت بالنسبة  
 اليها فتنة التتار على عظمها واسأل الله تعالى ان يعفينا الى رحمة قبل وقوع فتنة المائة التاسعة بجاه محمد صلى الله  
 عليه وآله واصحابه وسلم انتهى **وقف** در تاريخ كزنده آورده درين سال در قزوین شخصی خربزه را پاره كرد و نوری از آن بر آمد  
 چنانچه آن خانه روشن شد تا سه شبانه روز از آن خربزه نوری تافت و فوج فوج مردم بدیدن آن می شتافتند و بهرین  
 سال در قزوین ننی دخترى آوز نیمه زيرين بر شکل دختران نیمه بالا از ناف دو پیکر شده چهار دست داشت و در سر هم  
 متحرک بود و یکسرا میش یکماه پیش از سرد گیر مرد و آن کچه قریب پنج شش ماه در حیات بود دیگر در اول عهد سلطان ابو سعید

در ایران گو ساله دیدم که چهار چشم داشت و دو پا و هم در عهد امروزی بود که تمام اندامش سوی چون سوی خرس  
 و لجه او تا که ما کلامش مفهوم نمیشد و بگدالی اوقات میگذرانید تا فوت شد و در بعض بلاد از بی ظاهر شد که روی او دستتار  
 پر موی بود تا خرس و دندان زیرین نداشت و سخنش را کسی نمی فهمید مردم میگفتند که خرس با مادرش جمع شده لاجرم  
 تنگ غریب ورد و در جامع الحکایات گفته در زبان سلطان آتش این نوع کسی را دیدم و او را دختری شد همین جهت  
 و سلطان او را نزد مستنصر عباسی فرستاد و در عهد ابوجایو سلطان بولایت خولجان قومش دختری را در وقت بلوغ  
 زیاده کرد بعد از چند روز آنکه مردی نخستین از بیرون آمده مرد شد و در بغداد شخصی محمد نام را دختری بود که در حاکم  
 زفاف از قوت دخول شوهر از آنکه رجولیت پیدا شده زن خواست او را فرزند ان شدند و ظاهر مردی گفتند  
 مردی را دختری بود چهار ساله روزی آن دختر بر خود حرکتی عظیم کرد که لرزه عظیم بروی افتاد موضع قبل از شکا  
 از آنجا قضیه نخستین برآمد چنانچه آنکه مردی ظاهر شد و علامه تطبلدین در شرح کلیات قانون آورده که دختر  
 نجم الدین جنف که از علماء خوارزم بود فرزندش که بدینوسرش چون برآمدی و بدنش چون آن مادر یکدوماه در حیات  
 بود پیش مادرش نشسته بود و در بر که آب که در آن حوالی بود خود را انداخته شناسید و باز بدستور نزد مادر  
 شیر بخورد و آخر نمیتوان فقها مقبول گشت یا فعی گفته در سنه ثمان و خمیس در بعثت در بغداد دختری بوجود آمد  
 که در سنه ۴۸۰ در بستان قاضی میر حسین زیدی در شرح ابیات مرصعوی گفته طفل در نزد مستول بند  
 در عهد سخنان میگفت در سنه ۴۸۰ در حوالی خفیه خبر میداد سری بزرگ داشت چون دو ساله شد و قات یافت  
 از ابوعلی منقول است که در حوالی جرجان در سنه ۴۸۰ باره که بوزن یکصد و پنجاه من بود از بود با قاتالی آن حوالی آواز  
 عظیم شنیدند و چون در آن روز و والی جرجان در سنه ۴۸۰ از آن طلب داشت و چون در سنه ۴۸۰ که در سنه ۴۸۰  
 جدا کنند میسر نشد آخر شد بر آنگران و هر طایفه از آن جدا ساخته نزد سلطان روان کردند و می هر چند عهد در  
 یعنی ازل ترتیب کند صورت نسبت به ...  
 ابی منهد هر فر گفته در طبرستان پیری ...  
 که چه بود و این جوزی گفته در سنه ۴۸۰ ...  
 مگر کی عظیم باریدگی از آن جمله در روزی که پادشاه از صدر ...  
 ستاره نورانی ظاهر شد و مدتی پر توان تمامی شهر را روشن کرد و چون روز منور گردید و همه در آن ایام کافه  
 نام به بلای محظوظ و غلامتلا گشتند و در زمان مطیع در یکی ایلیالی شهر ذیج ستاره چنان بدرخشید که همچو آفتاب تمام  
 روی زمین را روشن ساخت بعد از آن صوتی چون رعد شنید مسموع خلایق شد و در مضر لرزه شد از غایت  
 شدت آن ماهیان در قعر دریا نمودار و پیدا گشتند و در عهد سلطان اولی در سنه احدی و در سنه سبعمائة بود  
 مفرط در تبریز ساخت شد قریب سیصد هزار کس فوت شدند و در سنه اربع و ستمین هجری در بصره طاعون افتاد و تا چهار  
 روز کشید روز اول هفتاد هزار کس و رفتند و روز دوم هفتاد و یک هزار و روز سوم هفتاد و هزار و روز چهارم

یک نفر فیکره این بخور می گویم درین زمانه ما ۱۲۸۸ واهی بر آسمان نمودار شد طولست یک مکت چهارده هزار میل از زمین تا ماه  
 بیان میکنند در شهر شام پای معموله روس زلزله های متواتر آمد که از آن تمام شهر ملاک گشته و جز چند خانه هیچ باقی نمانده  
 و در ۱۲۸۹ بمقام سراج نوسند ضعف افتاد و تا پنج میل کشید و بعد درین سال در جزیره جیپان ۲۲ ماهی زلزله عظیم آمد و در  
 منبشنگ گردید و از آن آب کثیر بیرون آمد که تمام شهر جدا غرق گشت و معدن سیم که در آنجا بود منقلب دید و بعد درین  
 سال ۱۲۸۹ شهر مرشد آباد بنگاله زلزله آمد و وقت نیم روز و یک ساعت ماند و در شهر فیسری وقت زوال آفتاب باو گردی  
 بلند شد و از آن دهان بیرون آمد و در می او ازمی بود مثل دویدن عجله بفرده درخت از صدره آن ازین بیفتاد  
 و بست و سه شجر دریم و بریم گشت و یکصد در شاتر و ده خانه سنگین شکست و آب بگیر با خشک گردید و سنگ های گران بزرگ  
 بر فاصله چهل گز افتاد و چهاردهم شوال ۱۲۸۹ در شهر لهری و کچی چنان زلزله آمد که قریب پنجاه کس زیر مکانات منهد  
 از زلزله بمردند و در پاره ضلع شاه پور و در جمیع ماه مارچ در همین سال آنقدر پرنده خورد مثل کبک گرد آمدند که در  
 بیشک دید و یکپاس استاده غائب شدند و در مقامات بسیار واقع شد تا بست روز در همین ۱۲۸۹ زلزله متواتر آمد  
 و در میر شهر ۲۲ ماه اگست در ۱۲۸۹ زلزله خفیف آمد و حرکت او از جنوب بسوی شمال محسوس شد و در مقام گوچران  
 ۲۳ ستمبر نصف ساعت پیش از طلوع مهر از طرف اقیانوس جنوبی شعله کلان تر از ماه بر آمد و در ۱۲۸۹ در مغرب ساقی و در  
 دراز از ستارگان همراه و پشت و ۲۹ اگست ۱۲۸۹ بمقام سین پد و قح صوبه بولیوی و اریکو سمع شد و  
 جبال این بلده حشف گردید و یک قطعه زمین چهار هزار گز در طول و دو هزار گز در عرض آن یک در یک لخم زمین  
 فرو رفت غائب شد غرض که ازین قسم آفات ارضی و سماوی بسیار و شمارست تا کجا ذکر توان کرد و این بلیات همیشه در هر زمان  
 و عصر از ممالک ارضی معموله ربع مسکون بوده و موجودست و سوانح این زمانه نیز بسیارست ضبط آن همه طول  
 بسیار میخواهد اینقدر که نوشته شد برای عبرت گرفته و در قیامت این آیه که در اول فرید قرآن  
 دانستن کافی و وافی است و هر که اشراف کبری قیامت...  
 نیک پیشناسد که اینهمه وقایع و سوانح عظیمه...  
 مسلمانان را از آفات آخر زمان ب حفظ و امان خود و اورد و ازین...  
 خدا و رسول بدار بقا برد این **فصل نهم** در بیان کشور هند و سلاطین بنو... ملائم طوائف الملوک هند و  
 بعضی باجریات چون محرز سطور عربی نهاد هندی اثر ادست حریفی چند از حال هند بنامه می سپارد و در طیلی از باجریات و  
 بدت نهایت بر سگزار و که خالی از فوائد نیست بدانکه ملک هند ولایتی وسیع و عرصه بس فراخ است مبتدی از سفت  
 شمالی است و انتهای تا چهل درجه جنوبی که مقدارش یک هزار و سه صد و پنجاه و سه گره باشد و طول او از شرق تا  
 غرب بست و شمس درجه که مقدارش یک هزار و شصت و شصت و شش گره باشد شرقی و بی چین و شمالی بت جنوبی  
 غربی بحر شور و در هر جانب اقصا و بلاد و مدن و قصبات و قری و دیباطات و طلاع و حصون شتمل بر مساجد معابد و خانات  
 و صوامع و بساطین و زراعات و مسالک و شوارع و قنطرة و سفائن و معرکات همان بر او و بسیار و بگیر و بجا و انهار

و آبار و انواع اشجار دار و محتوی ست بر سهل و خزن و بجزو بر و جبال و قفار و لبست و دو صوبه یکصد نمود و در سرکار  
و چهار هزار و یکصد پنجاه و دو محال حاصل او هشتاد و شصت و هشت کور و لبست و شش کک هشتاد هزار و پانصد و  
پنجاه و سه درم بود و در زمان کبریا و شاه و هزار و هفتصد سی و هفت قصبه از صد پنجاه و پنج سرکار مقرر نمایند و اگر از او و از ده  
ساخته هر صوبه نام کرده و در هر شهر در هر زمان مختلف بوده در زمان برهما و سیام و ملاکه و کوچین ازین لایت شمرده شده و در  
کابل و قندار و تبت در آن داخل گردید و امر و زرد و دار بعد از بحسب تحقیق فساد می باین طریق است که حد جنوبی او دریا  
شور و حد شمالی کوه همال و حد غربی دریای انگ تا کوه سیلمان و حد شرقی صوابی منی پور تا کوهستان برهما و طول و از شرق تا  
غریب زده صد کرده و عرض هشت صد کرده و مسافت مربع زانده شش صد کرده و شمار مردم چهار زده کرده و جبال در  
اقلیم کمتر و میا درین سطح بسیار و شمار جباریت بجز از پاده میرسد انهار بیشتر و بنجله بجز عظیمه این مملکت گنگ و چین مشهور  
اند گنگ از کوه همال برآمده بعد مسافت هفت نیم صد کرده در خلیج بنگاله فرو میریزد بنود تعظیم آبش میکنند و غسل در آن  
کفاره جمیع فنوب شناسند و گویند آبش با وجود ورود بود در آنند و ظروف فاسد نمیشود و چین از شرقی همال بالا تر  
از گنگ از قعر جبل برآمده زیر آلباد در گنگ می افتد مسافت از مصدر تا اینجا نزدیک چهار صد کرده باشد این  
نیز یکی از معطانات است و است آبش بی لغت گفته اند که سیحون چون همین رود گنگ رود چین است و در مدار الافاضل  
نویسند که سیحون نهر سند است و بعضی گویند آب سند است یعنی دریای انگ که آنرا با سین هم خوانند و در منتخب گفته است  
بما را النهر و در سند است که سیحون نام نهر است که میان اندجان و سمرقند می رود و چون رودی است  
میان حرسان و ماوراء النهر نزدیک بلخ با بجمه در حدیث آمده که این چهار دریا که سیحون و چین و نیل و فرات باشند  
از انهار جنت اند که در دنیا می ریزند و در آنند و از انهار نیل رود مصر و فرات رود کوفه متعین است در تعیین این  
دو رود و دیگر اختلاف است و بنامند از این غلات و بقولات بهنگام و در بعضی می رسد و فواکه یکصد و شش قسم  
گنجی و در نوع و اشیا و شنبه و  
و در سیما است حشرش نمیتواند شد تا آنکه بعضی چهار صد پنجاه و شش  
قسم خوب جمع کرده اند و زیاد  
اشان داده اشجار و نهرات هم رسانند و از در اس  
زاند بر یک کت قسم اصول شش  
و اما ی و کنول کیوزه و کینگی است  
و ای مخصوص هندی چینه و چینه و مولسری و بار سنگار و جوی  
و از کینگی است و کینگی است که باین لطف منجلی جانی  
دیگر معلوم نیست سر آمدیو های هند انبه است در دکن از بنگاله تا صوبه عظیم آباد بغایت تخفمی باشد و در انواع  
مخصوص قصبه کیرانه و چنجهانه است تخم او از دکن آورده اند و در ذوق در آنچه نظیر خود ندارد و امیر خسرو دهلوی را در  
شمار او اشعار آید بوده و گندم ناکپور و برنج باڑی مصاف صوبه کشمیر و افیون مالوه و نیل تربت و نیشکر سند و عفران  
کشمیر و تربت مالوه و غیره اگره و پیاز مبنی و انبه مالده و کشری بنارس و نارنج سلطنت بلبله بلا سپور و صندل ملیاگر و بند  
کنه شمرت تمام دارد و برگ غنول از حضانهاست که در جای دیگر نشانش نمیدیند و گل سرخ غاز پور و یا سحر و چنجه  
و عطر قنوج نیز بنجله است و در پنبه چنانکه درین ملک میشود جای دیگر نیست اگر چه در امریکا بقلبت هم می رسد

و تا گوید چنانچه بخواهد بر آید و چون در وای بسیار یافتند چنانکه با متعلق آن که مشید و بناطمان مالک سنا شیر در شمع بیخ و شکر  
صا در گردید تا آنکه بعضی را لب بریدند و با لب که مردم در وقت خوردن سووندند و کسی با جفتاب با زرد پادمان با و از جزایر فرنگ است  
اطبله حلاق و علماء اصول حکم و فتوی بجز از دو کوشی او میدهند و علامت آنکه بعضی بیخ و بعضی جانزدانند و حیوانات بسیار  
طیور نیز بسیار از آن جمله آن یکی فیل باشد که ماده او پس از سه ماه وضع حمل کند و در سی سال جوان شود و گاه تا سی سال  
یکصدست سال عمر طبیعی دارد و دیگر که گدن است که دشمن فیل باشد و در وی مشید چند حیوان است و دیگر که گدن است  
که تیزتر از سب بود مردم احمد با و اثر او را بر آب کشند و دیگر گادیش صحرانی است و سواری پهل در تهر نیز از مخصوصات هند  
است و از عجایب شکار این ولایت درخت بزرگ است که هیچ درخت بکلانی در عرض طول عمر او نمیرسد تا آنکه بر ساحل دریا  
فرید متصل به پنج درختی است که آنرا سکه هزار ساله میگویند آنقدر ظل ظلیل دارد که زیر او هفت هزار کس میتواند  
است و حلقه او چهارده عدد دست نشان میدهد و غروب آنکه بزین پیوسته اند نزدیک سکه هزار ساله خواهد بود و در  
نوع معدنیات در پنجاب هم میرسد از جمله کحل و شیم و مرمر و بلور و عقیق و الماس است در عهد شاه جهان پادشاه از هند  
کو لور پاره الماس بر آمده بود که فوراً نامش گردید و ثمن آن هفتاد و پنج لک و پیم ششصد گریه و درین نزدیکی در لاهور  
موجود بود نصاری از ولایت پنگه گرفته بلکه انگلستان فرستادند ملک هند سه فصل وار و زمستان و تابستان  
و برشکال فصل آخر سر آمد فصول اینجا است بدینسان از نهایت حوزا و نهایتش از بدایت نیز آن باشد که مردم پنجاب  
اسم چشم کلان و سیاه و قد میان و موی سر سیاه باشد حسن را منی این الکه سر زمین میان هند  
صده از بدایت هم اینجا اتباع بید بود که وجود او بالقار الهی از زبان برهما میگویند حکیم بیاس پها چه بود گردانید هر یک  
را نام علمی هندی درک بید و بید و شام بید و آبرین بید و بعضی آنرا شش کتاب ساخته را کت و رس چون آنرا بید  
را شاستر نامیدند زیاد بود و هزار سال میگذرد که نرسب بید گذار شده درین نده گزیدند و این ندرت علم هند را فراموش  
تنها در قنوج و حوالی او اقل قطیلمت بید ماندند و نون  
ار ایشان پیششار است در هند  
جگنان است پرستی است هر چه باشد و هر کجا که باشد تا این  
محقق آنست که این قوم به مخلوق را بی عبادت نگذارند  
حیوات مسجود است بز خالق تعالی  
شانه که عبادت و تو عید او گایه نکرده اند سه کافران از بت بیجان چه متع دارید . ری آن بت پرستید که جانی دارد  
ز نار بستن و قشق بر رو کشیدن و صندل جبین بالیدن یکی از بیانات ایشان است و نعم با قبل سه کافران کین  
صندل جبین می مالند کفری در دوسری نیست چنین معلوم است و از نواد این ملک عموسنگین قلیحه الهی است که پیش از  
دو هزار سال عمر دارد و بروی کتاب است بزبان پانی عهد راجه اشوک و زبان این راجه دو نیم صد سال پیش از سنین  
عیسوی بود و عمودی دیگر است در دلی و روضه قبر ممتاز محل در آن است که در سه گره و در وقت کت و پیم تعمیر یافته  
و حصن علی است که در ده ف بلوغ یک گره و طیار شده و جامع مسجد شاه جهانی است که در ده لک و پیم عمارت گردید  
و ساره مسجد سلطان شمس لهن آتش است که سه صد و شصت نه پایه دارد و بر اطراف وی آیات قرآنی کهنه

که در این زمان تمام این ممالک را در دست گرفتند و در گیتی نشان نمودند به است لک نفر در دلی درون حصار سکونت  
 و در وقت آنکه در این ممالک بود از این شاه سکه ام سال در دستگاه شمار در <sup>۳۹</sup> سکه ام یکی یک کت پنجاه و دو هزار نفر در حساب آمدند مع همین تعداد  
 بره از کجا هست تا کجا دولت این ملک هم بسیار بود تا آنکه بعد از کبریا که در پنج هزار فیل و ده هزار سپاه خاصه بود و تا در نیم گروه  
 در سفر و از کجواب مرصع بجواب منسوب میشد و یکتایه یار بود و اینست و در آثار گندم و در مرغ چهاره و آثار جوی از زیر خاک  
 سطوله و طوایر مندره هم در عهدی از هندی بفارسی بروه شده این کاهیمت ابو الفاضل حنفی فیاضی انجام گرفت و چون  
 مکه کاتبان امام بود این بل دینان در این زمان پذیرفت با جمله از بدایت عمران زمین حکومت دولت مسطنت با تمام  
 مختلفه بنویس بود و قرون منظاوله و از منته کثیره حکمرانی اینجایی فرجحت اغیار کردند و شهرت اینجی لایت بنام مندره عالم  
 بن لغوی علی السلام است و فرمایند همی این بلاد و در اولی منگمرشته و اول کسیکه از ایشان بر تنبه راجگی رسید کشتن یکی  
 از صفاد پور بن هند است گویند معاصر طبعوت پادشاه ایران بود راجه سورج بقوت رستم برسد مسلط شده شهر قزو  
 را آباد ساخت شیوه بت پرستی از عهدی واج دار و راجه تان از نسل او بنید و سلطنت در خاندان راجگان سورج منشی  
 چند بنی منحصر شده و بعضی محققین بنویسند گفته اند که بر همه احوال راجگان بنده را بنا بر خلاف غرضی ضبط نکردند و اول  
 از میان راجگان ~~بر این ممالک را در دست گرفتند~~ تاریخ دیگری را بنا بود که دتا آنکه فرمانه اسلام دفاتر سرد و  
 ساقی و قنایف و قویض تصحیح انساق و قالیق آن عهد و از میان برخاست و آنچه در کتب شاه و فاذه یافته میشود در  
 تاریخ چنین ~~سیرالتاخرین و غیره گفته که بست و چهارتن که برتری پور بر پور و هزار و چهارصد و نه سال~~  
 حکمرانی کردند و نه ~~سال و صد و پنجاه و هفت سال حکمران ماندند بعد راجه سورج دولت انتقال بجایته دیگر کرد و تا~~  
 راجه سورج هزار و نه شش صد و سی و هفت سال بر سر فرزندسی نوشتند سپس مرزبانان بخاندان کالنا بوس باز  
~~بر این ممالک را در دست گرفتند و در این سال به دولت بقوم دیگر جایته~~  
 باز گردید و از راجه سورج که سیران راجه توچه بنده  
 سکه در همه بهترین ممالک اسلام  
 بدست رانند تا راجه سورج که سیران راجه  
 شدند اول ایگان این ملک کشوا که نام حکمران میس بود یعنی اجدها بود از آنکه راجه سورج پنجاه و هفت نفر را جکی کردند و از  
 رام چند تا شهر صفاد و شش نفر حکمرانی نمودند این شهر چند روز بیشتر از بکرات بر در ایگان جمیع وجوده پورا بود  
 خود را از نسل او میگیرند بکرات پنجاه و شش سال پیشتر از سنه عیسوی تحت نشین او چین بود و بر تمام هند حکمرانی  
 داشت اول کسیکه فوج خود برین ملک کشید اسکندر است تا در یای ستاج آمده برگشت و نزد بعضی چون راجه سورج شهر قنوج  
 از دست دیوانه تراغ نمود سکندر بعد از او تا قنوج آمد بروی غالب گشت بعده این ملک بقبضه اقدار راجه سورج تحت  
 او چین بود و در معاصر حضرت صلح میگویند ابتدا اسلام درین مملکت از سنه سیزده هجری است گویند مغیره بعد خلافت  
 عمر بن خطاب سده آمده بعد فتح برگردید بعده در سنه چهل و پنج هجری حملیب بن ابی صفره در ملتان رسیده فاج گشت





پسر خوانده اش جلوس کرد چون از روی مشیت امور شد سلطنت بسلاطین محسن الدین و اما  
 تو خریدها و برگشت که از آنش خوانند زیرا که در شب خسوف متولد شده بود و خلیفه بغداد برای او خلعت فرستاد و در سال  
 برالوه یورش نمود و نظر گشت بعد از وی رضیبه دختر تمش سکه و خطبه بنام خود خواند با محمد از سنه ۹۹۶ هجری از زبان ابوبکر  
 یا نعلق شاه مغده نفر یکصد و پنجاه شش سال تبعیت سلاطین علی حکمرانی کردند و از ابتدا سنه ۹۸۱ تا ملک فخر الدین سلاطین  
 خود سری نمود و تسلط یافت از آن زمان تا داود خان موصد و هشت و چهار سال حکام بنگاله خود سر و پادشاه بود و در سنه ۹۹۹  
 پنج و کللی و چهارس مفتوح شد و در سنه ۹۹۶ خلیفان بنگاله غالب گردیدند و در سنه ۹۹۶ گجرات برست آمد و در سنه ۹۹۶ خلیفان پنجاب  
 هند را ختنه کردند و در سنه ۹۹۳ خزان بهت ایمنانی نهایت طول و تنگین غریب نهر سستی برآمد و در سنه ۹۹۶ آغاز سلطنت ملوک شرقیه  
 بود و پسر خود را بجای خود برگزید و در سنه ۹۹۶ با پسر شاه بر مقام بلخی پت  
 با سلطان لودی جنگیده تمام ملک را متصرف شد و سلطنت این ولایت بر اولاد وی مسلم گردید و از ابتدای سنه ۹۹۵  
 اکبری بنگاله را مغرور نمود و داود را بک نیستی لرستان داد و تا یکصد و هفتاد و نه سال بنگاله تابع سلاطین علی ماند و بدایت  
 سلطنت الملوک در سنه ۹۹۵ هجری است از زمان معز الدین سام تا معز الدین کیقباد یازده تن غوریان یکصد و هفده  
 سال چند ماه سلطنت نمودند و از جلال الدین خلجی تا سلطان محمود یازده تن یکصد و هشت و شش سال و چند ماه فرمان  
 برانند و در سنه ۹۹۵ تا سال ۱۰۰۰ و چهارک شاه پورا و سیزده سال و سه ماه و شانزده روز و محمد شاه ده سال  
 و علاء الدین هفت سال و لودی سی و هشت سال و سکندر لودی سبست و هشت سال و ابراهیم لودی هفت سال و  
 با پنج سال و همایون در سنه ۱۰۰۰ تا سنه ۱۰۰۵ و چهار سال و اسلام شاه هشت سال و فیروز شاه سه روز و عدل شاه  
 و ابراهیم چهار ماه و همایون یازده سال و بعد دیگر سه کوس حکمرانی نفاختند و سلاطین  
 همیشه در سنه ۱۰۰۰ تا سنه ۱۰۰۵ یکصد و هشتاد و شش سال و ملوک پنجاب و پنجگانه در سنه ۱۰۰۵ تا سنه ۱۰۱۰  
 و حکام دولت آباد و بگرده نفر یکصد و هشتاد و شش سال و ملوک حیدرآباد و کن نهن تن یکصد و هفتاد و یکسال  
 تا سنه ۱۰۰۵ و ملوک صوبه برار چهار تن و آرنه تن یکصد و پانزده سال تا سنه ۱۰۱۰ و حکام گجرات  
 سیزده تن یکصد و هشتاد و هفتاد و شش سال و در سنه ۱۰۱۰ تا سنه ۱۰۱۵ و حکام گجرات  
 دوازده تن دو صد و سی و شش سال تا سنه ۱۰۱۵ و در بنگاله سی و سه تن و صد و چهل و پنج سال تا سنه ۱۰۲۰ و  
 حکام جوینور شش تن نود و هشت سال تا سنه ۱۰۲۰ حکمرانی اصرار و بلاد هند در اقطار مذکوره کردند بعد از پنجمه ممالک  
 بقبضه اکبر پادشاه درآمد و بدایت اسلام در کشمیر از سنه ۱۰۲۰ هجری نشان میدهند در سنه ۱۰۲۰ این ملک ضمیمه سلطنت  
 تیموریه شد و ابتداء اسلام در سند و تهته از عهد ولید بن عبدالملک گویند اول آنجا بنی تمیم حکمرانی کردند بعد از  
 شش تن مرزبانان سومکان یعنی الوش سومره تا پانصد سال فرمان بر و اما مانند سپس سلاطین غوریه و غزنویه تا  
 آوردند بعد از بستن از اولاد جمشید شاه کارکیانی کردند از جام آزار تا جام باز فیروز سید ه تن پادشاه شدند در  
 این ملک تصرف اکبر پادشاه در آمد و ملتان را محمد بن قاسم ثقفی فتح کرده بود در سنه ۹۳۵ شاه حسین ارغون را

تسلط یافت از سلطان محمد تا هکتاد و از ده تن حکمرانی کردند سپس شامل مالک شامان ملی گردید آمدن بابر شاه بطن  
 کابل و در سنه ۹۱۳ قمری بود و در سنه ۹۱۳ قمری قتل و تاجگاه بایستاد در سنه ۹۱۳ قمری قتل و تاجگاه بایستاد در سنه ۹۱۳ قمری قتل و تاجگاه بایستاد  
 زلزله بزرگ در سنه ۹۱۳ قمری و در سنه ۹۱۳ قمری قتل و تاجگاه بایستاد در سنه ۹۱۳ قمری قتل و تاجگاه بایستاد در سنه ۹۱۳ قمری قتل و تاجگاه بایستاد  
 ریخت و از هند می آمد و از آن سلاح و آلات ساختند و در سنه ۱۱۱۱ قمری آغاز زوال دولت اسلام از مملکت هند گردید  
 و قوم شکوه نشو و نما یافت افضل شد بایستاد و حکم بایرید و در سنه ۱۱۱۳ قمری سکه جدید بنیاد نهاد و در سنه ۱۱۳۳ قمری بزرگ زلزله  
 عظیم پدید آمد و در سنه ۱۱۳۳ قمری زلزله عظیم گشت و پیشوا سر نشورش برداشت و تا اگر تصرف گردید و در سنه ۱۱۳۳ قمری زلزله  
 کابل و قندهار و پشاور و غیره تا دلی انزاع نمود و در سنه ۱۱۵۰ قمری تسلط انگریز بر هند آباد شد و سراج الدوله مقتول گردید  
 و در سنه ۱۱۵۰ قمری شاه عالم قلعه فستین دلی مصالحه انگریز شد و در سنه ۱۱۵۰ قمری احمد شاه ابدالی فوت نمود و سکه را بریت  
 داد و انگریز بر عظیم آباد مستولی شدند و در سنه ۱۱۵۰ قمری قتل و با قتل و در سنه ۱۱۵۰ قمری انگریز با سینه معاومه کردند و گران  
 شد و در سنه ۱۱۹۹ قمری زلزله عظیم و سنگ باران و قتل مشهور افتاد و در سنه ۱۲۰۰ قمری تمام میان دو آب رافرا گرفت و در سنه ۱۲۰۰ قمری  
 بنگلش فرخ آباد بنگلریان سپرد و در سنه ۱۲۱۸ قمری زلزله عظیم رود داد و قمر منخسف شد و در سنه ۱۲۳۹ قمری بزرگ زلزله آمد و زمین بلزید  
 و در سنه ۱۲۴۰ قمری زلزله دیگر پدید آمد و در سنه ۱۲۴۰ قمری زلزله عظیم در گرفت و در سنه ۱۲۴۰ قمری زلزله عظیم در گرفت و در سنه ۱۲۴۰ قمری زلزله عظیم در گرفت  
 در سنه ۱۲۴۰ قمری زلزله عظیم در گرفت و در سنه ۱۲۴۰ قمری زلزله عظیم در گرفت و در سنه ۱۲۴۰ قمری زلزله عظیم در گرفت و در سنه ۱۲۴۰ قمری زلزله عظیم در گرفت  
 پادشاه انگلستان بر هند و پشاور شاه در دلی و عبدالعزیز خان در روه

جلوس کردن ان الارض بشدیور بهاسن ایشان عبادت کتاب سیر المتأخرین تألیف نواب امیر جهان طلب طباتی  
 شیعی حاوی مملات مجریات مملکت هندوستان است و فاعل صویجات را تا سنه ۱۱۹۰ قمری ضبط کرده و میر غلام علی از  
 بلگرامی در فضائل و صفات هند رساله نوشند اند موسوم بتأمین العبر فیما و رونی الهند من سید البشر در وی گفته  
 که اول سبوط آدم از بهشت در سر آریب از سر زمین  
 و تکیه کنند سبوط کرد پس می مسلم باین اعتبار است  
 لطائف شعریه و نکات نظریه است نه از قبیل تحقیق و تفسیر  
 کرده و در زبان بر جمیع عالم فضل داده و زبان عربی را بر همه لغات نریت نهاده آری اینقدر است که هند بهتر از بسا  
 اقالم عالم است بعد ملک شام که عدل اقالیم و مشار اکثر انبیاء و رحمت و مهاجر بر اسم بوده و این خوبی نیز بود  
 بلوغ اسلام درین ملک میتوان گفت ورنه با کفر حقیقی هیچ حسن خوبی معتز نیست تا بحد زبان قدیم هندوستان  
 پر اکرت نام دارد کتب مذہبیه و حین حدیث بان است و سنکرت که لغت بید و پران باشد مخصوص بکتب است روز مره  
 ایشان نبود و معذرا هر قطره از قطره وی لغتی جدا گدارد که یکی با دیگری اشتنا نیست و ملوک اسلام را که درین ملک  
 کوس سلطنت نواختند غالباً زبان عربی بود و پسر سلاطین خراسانیه مسلط شدند و زبان پارسی داشتند بعد  
 اولاد چنگیز خان یعنی تیموریه متصرف گردیدند و بوجه اختلاط عسا کر با اهل سواق و قری لغت ارووی ریخته حاد

نقدی بر بنیاد علم السیاقه  
 کتب در تحقیق این کلام از جنس  
 در اسلام در کتاب خود بعیرت و  
 صف

شاد و مجنون مرکب از اسننه مختلفه و لغات متباینه بهم رسیده بحال که حکومت این قلمیم بدست برطانیه آمد لغت ایشان  
 هم در آن میخورد اول کسی که از ایشان راه هند پیدا کرد و اسکوژی گامانام داشت بعد مسکندر بودی بادوست  
 چهار در ششده اعیسوی از پرتگیزی گلی کوٹ آمد و در مدت ده ماه سفر او بکرانه هند مفتوحی شد از آن باز در و از راه  
 و شد اینقوم باین سزرین مفتوح گردید و کار و با تجارت را رونق دادند تا آنکه درین زمان با سوال محاکم ایران  
 و توران ثبت افغانستان بر تها چین و عرب مصر و ایشیا و افریقیه بواسطه تجهیزات حیوانی و انشی و عجلات  
 و خانی و مراکب بعیر و بغال و چمیر و شیران و گردون و جزآن بروجه تمام آمد و شد دارد پیش ازین جز قابل این قلمیم  
 فلاحیت و زرعیت و کشتا و رزی بود سوداگری را چنانکه باید نمی شناختند مردم فارس و روم و یونان بجز اچانک  
 ایشیا تجارت آورده بدست ایشان میفرودختند و رفراوان می بردند اکنون حکام برطانیه ایشیا صنایع سی ناد  
 و غریب بکثرت آورده میفریند تا آنکه صنایع و بدائع دیگر مالک چشم مشتریان بسبک گردیده معیند اشال و کاغذ و قلع  
 کشمیر و طبل و نا که و قرطاس کلپی و کجوات گلیدن بنارس و مشرغ احمد آباد و سیله برمان پور و حیر و قالمین  
 و ایند و قلیان و دلی و کلابغ زیمپور و عطریات و چوڑی قنوج و قند شایچان پون و طرف گلی امر و سیه و سنگ سیاه و  
~~سنگ های دیگر~~ در آنجا دارد بعد اگر پادشاه یکشال کشمیر را تا هفت هزار روپیه قیمت بود و  
 یک تهمان طبل تا که پانزده اشرفی می ارزید و قس علی بنه و در بعض مجامع مثل سیله هر دو ارتز یک است لک لفر فریم  
 همیشه غریب  
 تا شاه عالم شصت و پنج نفر مسلمانان بر سر ری دلی جلوه آرا گردیدند و از بدایت بیعت تا سال ۱۷۷۳  
 او شش صد ساله بود در دید بجز اینسان بست و نترن بموت خود مردند و بست و ستن مرگ سرخ چشیدند  
 و هفت تن در حبس جان دادند و ~~شش تن~~ از اشری پیدا نشد که بجارفتند و از زمان پادشاه عالم در مدت  
~~چهار و پنجاه سال~~ چهار و پنجاه سال حکمران کردند و ~~پنجاه سال~~ پنجاه سال در پادشاه در بست و سه سال سیزده  
 تن از سلاطین در گذشتند ~~بر دو لاری~~  
 نواب وزیر بر صوبه  
 در گرفت و جات و رنجیدند  
 و جات نجات داده لک روپیه بآب  
 اطراف را مثل بیوپال و اندورونو  
 و دولت و سلطنت اسلام منقرض گردید و قرعه حکمران بنام برطانیه افتاد قاعته و ایا اولی الالبصاره آنکه اوج فلک  
 نشین ساخت عاقبت زیر خاک مسکن ساخت آنکه بفرق تاج از زر کرد و در لحد رفت و خاک بر سر کرده آنکه گویا  
 ساخت مسکن خویش رفت تا بوقت کرد ما من خویش پیچ کس در جهان قدم ترند که قدم جانب عدم نزند تا آنکه  
 دل از جهان بگسلد رشد از مهران و آن بگسلد جاودان نیست عالم فانی تو درین خاکدان کجایانی روی  
 در لک جاودانی کن ترک این گنج دیر فانی کن و بای در دام پیچ مننه همی پیچند دل پیچ مننه از ابتدای

بجزی تلموز که شصت و هفت سالگی از کوه هاله تا بحر شوره شرقاً و غرباً میسازد شمالاً این ملک در بقعه تصرف بر  
 است و ایشان هند را ستاده کرده اند و عاقله بیگانه و مکرگور و زور و کلمه باشد و اعطای قمر رس و اعطای زمین و بعد فتح  
 پنجاب عاقله چهارم مقرر گردید و حاصل این لایت سی و یک بود و در سال ست و شاربغ در شصت و هفتم و بیستم و بیست و نهم و پنجاه و نه  
 چهل و بیست و نه از کشت بود و بعد در مجموع مسکن یک شصت هزار نفر اند و آن هند و سلطان و نیمه گور و کلمه است  
 لعل السید بعد از آن که گویند این تسلیم منسوب به عمل است لهذا اکثر مردم اینجا بیست فقرت و ضعیف العقول و کم قوت  
 و همیشه مغلوب لشکر کشان میار بوده اند گفت محمدالدین فرزند زبانی از جمله بلاد هند در قاموس دو بلده را ذکر کرده  
 یکی دلی و گفته نام دارا خلفه هند است و بزرگترین شهرهای اوست و دیگر قنوج و گفته کسنور بلد بالهند است و محمد بن سبکتگین  
 و وی بدلی آمده بود شاربغ یعنی دلی را از اقلیم دوم ملک هند گفته و صاحب مخرج القلوب نیز از اقلیم سوم شمرده و دلی  
 موطن مشایخ و اساتذ من است چنانکه بلده قنوج موطن آبا و اجداد من حقائق حالات دلی در سیر المتأخرین در صورت  
 و ما بریات قنوج از من شنیدنی ابو الفدا در مختصر گفته مملکت القنوج بلاد اوجیال در سی نقطه ابو و کل من ملکها اسمی فرود  
 و لابل نهره المملکت صنام توار ثون عبادتها و یزعمون ان لها ماتی العن سته انتی بلاد اورا کوستان گفتن بخا  
 از آنجا است که این بلده دارا سلطنت میسازد و در هند جبال دارو در این بلده میان دو کوه است و در وقت  
 واقع است که از او آب خواسته و حسن ملک هند در همواری و شاربغی است و این بلده در نزد قدم تر ازین شهر  
 نخواهد بود و عمر او الف بلکه لکوک نشان میدهند و عمر آن او از عهد قابیل اول و اولاد او  
 و گویند که از موقوفات ست و طول و عرض عمارت و کثرت عمران او تا آنجا میرسانند من در قبول بود و نفع بسیار  
 سزینش در اقلیم سوم واقع شد طول او یکصد و پانزده درجه پانزده دقیقه و عرض است و شمس درجه و پنجاه و نه  
 دقیقه است بیت المقدس و شام و فلسطین غیره نیز از بلده تسلیم سوم اند و درین اقلیم سی و یک کوه و بیست و دو نهر  
 بوده و گویند مردم اسیر و طول چهار و ده نوبه  
 اعتدال طبائع و ذکا و جودت خواطر و دیگر اظرف  
 هنوز آب و هوای خوش و بستانگ تمام دارد و سن  
 بوایم پیش ازین جمع علماء و فضلا و حکما و اطباء و شعرا و اولیاء و پادشاهان و روز خاویزه علی غرض شهابت گویند  
 روی آبادی نداشت و بومی از انسان نشمیده و بنده لیس بهائیس الا الیخافیر والا العیس و تاحیات  
 والد مرحوم مسکن و موطن بود بحال سالها گذشت که پادشاه بخاطر ضرورت دول مرده نماند و در آن کان لم یکن  
 اکنون الی الصفا انیس و لم یسیر بکته سامر علی سخن کنا اهلها خابا و نام معروف الیالی و بخطوب لردا جره در  
 محاوره روزگار نسبت بر آنچه و ترا و ذات امثال آن تعبیر کنند آنرا بحالی و مسائل و معاد و نازل بندگردانند  
 لیکن پیش از آنکه گاه دل میداند که درین معاط خود را از دوری راه از پامی اندازند و ترا در آن آدم صغی پور بر پور  
 رسانیدن نمی توانند ناچار این کار بدان بازگردد که از آبائی میان او یکی بفرزونی جاه و ثروت ظاهر یا بشناسا

حقیقت خیره دستی یافته و بنام یا لقب یا غیره <sup>بنا</sup> پاسبان شهرت گرفته پس سعادت کزین بیدار دل  
چرا بدین فسانه خواب و ذوبران تکلیف برده اند حقیقت پروری دست باز گیر و سپر نوح را از این روشناسی پدر چه سو  
و ابراهیم خلیل را از بت پرستی اصل کدام ندان بکن از اینجا که بسبب نوشت آسمانی در رسمیان صورت پرست افتاده و  
با گروهی آنچه که نسب ابر حاسب گویند تاگز در حرمی میزان طبعا و چون فلان از آفتاب بازمینگو نیند میدانم که نفس قدسی  
مرادش ازین علیین و سموات علی مقروضی بود تا قدم درین تیره خاکدان بگذرند ثقت اولی از اولی با آوازها  
اجمات بمکه معظمه که اشرف بقاع ارض است از دو زمان ما ششم که اکرم قبائل قریش بود اتفاق افتاد و بعضی بر نیامد که  
خاتم النبیین صلعم از آنجا هجرت بمدینه طیبه کرد و از پیشته به پیشتی دیگر افتاد و دیگر گذشت که علی بن ابی طالب کوه قدم رنجبه  
فرمود و آنچه بر حسین بن علی و علی بن حسین اخلاف او قرنا بعد قرن دقا فوقتا در عهد بنی امیه و خلفا عباسیه گذشت  
شهره دور و نزدیک است تا آنکه نقل مکان بناحیه دار السلام بغداد دست بهم داد و فتنه تا تاربان یا دو کار زمانیا  
ست در آن زمین پس مدینه بخارا و اموی بزرگان شد این بلده را در اقلیم چهارم از ملک تعوان دارند بخاری حساب  
صحیح او خاک آنجا است سد جلال الدین بخاری سیاحت گزید و بهیروی علم و عمل محموده جهان را بسای عبیرت در نوشت  
مستان بسز نوشت آسمانی عزلت گزیده در مقام اوج شربت حیات چشید اخلاف ایشان بجز یک سلاطین اوج مرد  
در این جهان بقتوح رسیده آمدند و بلساوات بخاری شهرت گرفتند هنوز این خاندان بچین عنوان روشناس جهان  
و جهانیان است <sup>شده</sup> باشد که این خاک ما و امی آبای ما است بنگر که خواسته ایند و درین انتقال شتی  
چیت کجا بودیم و کجا رسیدیم و در این و شکم ما در آن بکدام یک الکه افتادیم <sup>یو</sup> ما بخرویی یو ما باعقیق  
و با عزیز یو ما با یو ما با انکی صادم شماره آبا <sup>شماره</sup> نژاد داستان در از است چرا انفاس را بنا بایست وقت بفرود شد  
چنان در سرد او <sup>که</sup> <sup>چی</sup> از حال و حال شان و <sup>نیز</sup> <sup>نگی</sup> اطوار خود <sup>در</sup> <sup>صفت</sup> دست بهم دهد در رساله جدا  
سرا انجام دید و مایه عمرت دیده و راز <sup>س</sup> <sup>آباء</sup> <sup>و</sup> <sup>جداد</sup> <sup>در</sup> <sup>لباس</sup> <sup>و</sup> <sup>ولایت</sup> <sup>و</sup> <sup>اندکی</sup> <sup>در</sup> <sup>علوم</sup> <sup>سمیه</sup>  
طائفه در زمی امارت و جمعی در <sup>توکل</sup> <sup>و</sup> <sup>تنهایی</sup> <sup>بسر</sup> <sup>برده</sup> <sup>اند</sup> <sup>پدر</sup> <sup>بزرگوار</sup> <sup>که</sup> <sup>خاک</sup>  
سبز باد از تعلق امارت آبا <sup>نیز</sup> <sup>مرد</sup>  
وزندگی بی بدل را در محامد <sup>باید</sup> <sup>ایشان</sup> <sup>از</sup> <sup>خارج</sup> <sup>حسن</sup> <sup>شکر</sup> <sup>و</sup> <sup>کفر</sup> <sup>و</sup> <sup>بعثت</sup> <sup>بگزمین</sup> <sup>تو</sup>  
ورسالت و اتباع سنت مصروف گردانید و خلق بیشتر را آراست و پرست روح مراد <sup>در</sup> <sup>سنه</sup> <sup>هجری</sup> <sup>در</sup> <sup>بلده</sup> <sup>باش</sup>  
با بدن عنصری از مشیمه علوی به نرسنگاه بشری خرامش شد و در و سال شیوا زبانی بخشیدند و در سال پنجم  
سایه پدر از سرش بر بودند و در پانزده سالگی در یچه سواد کشت و در یچه سالگی خزائن علوم رسمیه را گنجورین  
شد در بست سالگی حقائق ایمانی و دقائق اسلامی پر تو ظهور انداخت خاطر از علوم مکتبیه و رسوم زمانی دل زده  
و خواش ر میده گشت و انوار علوم کتاب سنه ظلمات فنون روزمره فضلا گیتی محو و فنا کرد و در باطن فیهون  
اگاهی و میدراز حنیض تقلید با وچ تحقیق برگرفت درستی سالگی دل از اولین پویند گینخته بجلی مشغوف تدوین

این شهر را پیش از فتح سلف است و آنکه ایشان خواص منطوق سخن صحیح مرونه در دو این اسلام و وفا تر محمدین  
 کرام شکر و توره از ان فراموش کرده که این جزیره هم فرعی از ان اصول صحیح است سابقه ازل جهان مرا پیوند خاص کتاب  
 و سنت دارد و از علوم بیگانه که در نیم صدم باشد وری بخشید و از زوج اول اولاد صالح و از زوج ثانی اسوا لجلال ایندا  
 کرد و با یوایتم و غمنا عاقل و هدایت منال توجه فرمود و مصالح جمعی از عبادت است تدبیر او نهاد و تفسیر کثیره از صحی لفظ  
 مستنده اهل قرآن و اصحاب حدیث کاشانه دل او را نور زد تازه و سرتی بی اندازه بخشید و انتفاع بعلم سلفیه و توفیق شایسته  
 نبویه در ابواب احکام دین در بلا و عجم و عرب مخصوصا الکنه هند درین آخر زمان بخشید و باین مزایا و ثبایای زیویا سفر فر  
 فرمود و خاطر می آزاد و دلی لا ابالی از رو و قبول اصدقا و اعذار عنایت کرده شدادی داد سامانی نه غم آورد  
 نقصان به پیش همت ما بر چه آمد بود بهمانی به چند و در سنه و در شجره رسالت است اما از و فرسید کاری شرمند و خیمی بنا  
 و اگر چه در حسب فیه از آفتاب علم و دولت است لیکن از غایت تصور در تادیب حقوق و اجبه گنهار در گاه الهی است رقم رسید  
 و سیاه من بزین شکسته نگاه من: چه من و چه قدر گناه من بچشم ز نام غفور تو به اکنون که منزل سو پال و در خیل این در الاقیات  
 ست سر انجام مرگ را در یکی از و حرم محترم جو بان و بزبان دل در دمند این دعا گو یان اللهم ارزقنا شهادة فی سبیلک  
 و جعل موتنا فی بلد رسولک تا هم این مدعا کی بر غرض اجابت نشیند و این گفته از روی دل پر کلام و وقت در کمال  
 دهر در شهر سو پال که بلده نو آباد از اقلیم دوم ملک هند است طو لشن و یکصد و یازده در مجموع است و در  
 این تمامه و در ابتدای این اقلیم و مدینه قریب بوسط است غایت طول بنا از درختها است و در ربع باشد  
 و گونه مردش میان سواد و سمره گویند بانی نخستین او راجه پیوج والی او چین معاصر حضرت نهم بود پیوج پالش  
 میخوانند و جیم از کثرت استعمال افتاد سو پال شد و پال در هندی ابگیر را گویند ابگیر اینجا در طول چهار نیم میل و در  
 عرض یکینم سل باشد این الکه سر حد گویند و آنه صور ساله به واقع شده قطعه سنگ دارد و در بخت شماره ۱۸۴۰ است نه هزار  
 و چهار صد و سیه آباد و هفتصد و چهارم تشریه و بران  
 شهر خاص جای ماند و بود و شصت هزار تن است و محاسن  
 اقطاع اخوان و ارکان و قدما رسکنه این الکه از مسلمانان بود سران - نر - بولی مو شنگ با و و غریب  
 اند و در و تمالی علاقه گوا یار است و محل شکل جنت با عسکر کنتنجهت مجال سیه و بدایت دولت افغانان میلزی  
 خیل درین خطه محروسه از سنه ۱۰۰۰ هجری عهد بهادر شاه بن اوزنگت ب بوده و تا امروز که سنه ۱۰۴۱ هجری است عمر  
 دولت یکصد و هفتاد و یکسال میشود و نون حکمرانی کرده اند اول ایشان دوست محمد خان از مردم تیرا  
 درین دیار افتاد و تغلب بر نملان اطراف متصرف این خطه گردید و در سنه ۱۰۵۳ بعد حکومت سی و سه سال در گذشت  
 و پسرش یار محمد خان از دربار آصف جاه والی حیدرآباد و کن خطاب نوابی با مرایی و مراتب ستانند بی عمر  
 بیده سالگی رئیس شده بعد حکمرانی پانزده سال سی و سه ساله در سنه ۱۰۶۰ هجری مرقد وی بیرون قلعه اسلام نگر  
 است بعده فیض محمد خان در یازده سالگی بجای پدر رسند ریاست آراست و بست و پنجسال کوس حکمرانی نواخته

سی و ششتمین سالگرد پادشاهی در بهار تحت بقعه آو پورون قلعه کهنه واقع شده چون فرزند نداشت بجای او برادر صغیرش حیات محمد خان نشست و سی و دو سال ریاست واری کرده در ۱۲۳۲ آنجهانی شد ریاست بر نیامد او از انتظام بر افتاده بود و وزیر محمد خان یکی از بنادر عم و مختار ریاست گردید و غوث محمد خان پس از حیات محمد خان برای نام نواب ماند تا آنکه بعد مفیده سال از جلوس در ۱۲۳۳ هجری در گذشت و وزیر محمد خان نیز در سال حکمرانی نموده در ۱۲۳۱ آنجهانی شد و نظر محمد خان پس صغیرش با حکام فرنگ در ۱۲۳۳ معاہدہ نموده متظلم ریاست حاصل کرد و بیست سال و نه ماه و شش روز حکمرانی نموده رحلت نمود این وقعه در ۱۲۳۵ رو داد و اختیار ریاست بدست بانوی او گوهر بیگم دختر غوث محمد خان آمد چندی ارکان و اخوان ریاست تمثیلت امور دولت کردند هرگاه دختر خود را بجایه نکاح جهانگیر محمد خان بن امیر محمد خان بن وزیر محمد خان و او گوهر منت انگلیسہ او را بر ریاست برداشتند و گوهر بیگم را بعطای اقطاع از مور ریاست بیدخل کردند نواب بیست سال حکمرانی به پوپال کرده در ۱۲۳۶ هجری انتقال کرد و قمریہ ریاست بنام دختر ایشان نواب شاه جهان بیگم افتاد و اختیار ریاست بدست بانوی شان نواب سکندر بیگ ماند بعد در ۱۲۳۶ هجری مادر برضای دختر زینبہ مستقل گردید و خطاب غیبی و تمغنا و پرگنه بیرسینہ بجلد وی کشش و گوشتش تا شش ہفتاد روز متعلق حاصل کرد وی اول کسی است که از روسای ہند سفر حج کرد و در ۱۲۴۱ توفیق داد وی این فریضہ یافت از این سطور درین بلاد و بزبانہ او بود و در ۱۲۴۱ وفات یافت و در باغ فرحت افزا مدفون گردید و بجای **شاه جهان بیگم** سند ریاست رازی و زینت بخشید و ولادتش در ۱۲۵۲ هجری قبلہ اسلام نگویید **۱۲۶۳** بعد وفات پدر بچہ چار سالگی از گور منت خلعت ریاست یافت نہم شود **۱۲۶۴** ریاست بدست مادر گذاشت **۱۲۶۵** ہجری غرہ شعبان صدر نشین کاشانہ ریاست گردید و در آخر **۱۲۶۸** ہجری در سمرقند درین شہر فیض گزید **۱۲۷۱** ہجری حج و عمرہ پس در بیست و ہفت ماه از عرب بہ پوپال آمد اول مقام **جلد مدارس و ثانیاً ہتم دارالانشاء** **۱۲۷۱** ہجری در راجہ ب خطاب **نواب الاجاہ امیر الملک** **۱۲۷۲** ہجری باطلاع گور منت بعد لارڈ سیو گورنتو فی صورت گرفت و قبول ہسود و بیہ ہر سہ سال متین رہید چون **۱۲۷۹** آد ہماہ رمضان بدر بار لارڈ نارتھ بروک بمقام جمعی خطاب رجبہ اول نمیشی و تمغای اشعار و نشان شاہی و سند عہدہ گزند کنند اشعار و مہری ملکہ انگلستان و دستخطی وزیر اعظم بایشان حاصل شد و بعد فراغ ازین در بار سیر سورت و احمد آباد کجرات بر عجلہ و خانی صورت بست ولادت نواب سلطان **جہان بیگم** دختر ایشان در ۱۲۸۲ ہجری بودہ و ولادت عہدہ در ۱۲۸۵ ہجری حق تعالی این پارہ سرزمین اسلام را عمر در از بخشید و حکمرانان او را سعادت اتباع شریعت روز افزون کند بسی منکرات بودہ کہ در عہد این رعینہ سعیدہ بکنج عدم خریدند و بسیار طاعات است کہ از قوتہ بفعل خرابیدند امروز عہد وی عروس و بہرست و ماجریات ماضی و حال این خطہ از تلج الاقبال تاریخ پوپال پایہ بست در شرع شریف ولایت و حکومت و سلطنت زنان جائزند استہ اند و ہوا بحق و لیکن درین خانہ

از چهار شصت و پنج سال اتفاق افتاده که حکمرانی بعضی قهرمانان مانند چنانکه در جاهلیت و اسلام هم نظائر آن  
نشان داده اند قصه بلقیس بلکه همین منصوص قرآن مجید است و در مصر زمان قبط و لو که بنت زبایدن کوس سلطنت  
نواخته سیوطی در حسن الحاضر گفته علم نزل مصر مستعنه بتدبیر تکلیف مجوز خوانم از بعثت مسیحه و در ذکر زمانه اسلام گفته  
و اتقوا بعد قتل المعظم علی تولیة شجرة الدر ام خلیل جارية الملك الصالح فملکوا و خطبوا بها علی المنابر و نقضت اسمها  
علی الدینار و الدر هم و کات تعلم علی المناشیر و تکتب الامة الخلیل و لم تل مصر فی الاسلام امرأة قبلها اهلها و در زمان  
آنحضرت مسلم زنی در فارس و الیه ملک شده بود فرمودن بفرمان قومی و لو امرهم امرأة اخرجوا بخاری و رضیه و خیر شمس الدین  
شمس بر سر سلطنت دلی جلوه مارا گرفته و خود امر و در ولایت هند عمل زنی انگلیس است و عدم فلاح و صلاح در آن  
هند گو با از همین جا است در زمان جهانگیر یا شاه نور جهان بیگم فرمانده بود شام بیچ نمیکرد و امثال این احوال درین  
خراب آبا و کهن بسیار گذشته و بگذرد و تکالیف ایام نهاد و ما بین الناس قف بعد تسلط بر طایفه بر غالب بلاد  
اختلاف کرده اند اهل علم در آنکه این مملکت و از اسلام است یا دار الحرب و در قول جمعی گفته و منهم الخفیه که این  
ولایت و از اسلام است زیرا که پیش از ایشان این ملک معمول احکام اسلام و مملوک حکام مسلمین بوده و دارالاسلام  
گرویده و دارالاسلام و از احرب نیگردد و مگر بجهت چندی با جزای احکام اهل شرک بر وجه اشتباه که در وی حکم اهل  
اسلام اصلا جاری نشود و باینطور که اهل حرب بر داری ازد و در اسلام چیره شوند یا اهل کد ام مصر است  
گشته اجرای احکام کفر نمایند یا اهل ذمه نقصن عهد نموده و تخطیب و یا مسلمانان کنند مال او بدار حرب  
باینطور که میان هر دو کدام بلده از بلاد اسلام متخلل نشود و ظاهرش آنست که کجی ... ای بقوی ملحق بدار  
حرب است شامی گفته و از اینجا ظاهر شد که جبل تیم المد که در شام است و آنرا که در روز آمد و بعضی بلاد تابع او همه  
دارالاسلام است زیرا که اگرچنان بلاد و احکام در زیان فکاهستند و ایشان قاصیان بودین آنها هستند بعضی از ایشان اهل اسلام بودند  
لیکن ایشان زیر حکم و لایة امور ما هستند و ... تا است ... باب و ولی امر هر گاه تغیر حکام  
اسلام میخورد نافذ میکنند سوم آنکه کدام مسلم یا ذمه  
کفار برای مسلم باسلام و ذمی بعقد ذمه در ...  
جریان احکام اهل شرک یعنی حکام بر طایفه در هند ظاهر است لیکن در شامی گفته و ظاهر آنست که احکام مسلمین  
و احکام اهل شرک لا تکون و از حرب و احکام مسلمین خود و اینجا جاری نیست مگر آنکه جمعه و عید و نماز و نوح و امثال  
آنرا در احکام اسلام دارند و اما اتصال بدار حرب بر وجهی که کدام بلده اسلام بینها متخلل نباشد پس این اتصال  
البتة تحقیق نیست و اما اول هم برای مسلم باسلام و برای ذمی بعقد ذمه باقی نمانده و صیرورت دار الحرب ال  
باجرائی احکام اهل اسلام در آنها میشود مثل جمعه و عید اگر چه در وی کافر اصلی باقی باشد و متصل بدارالاسلام نبود  
بعده اختلاف کرده اند در آنکه نتیجه اختلاف مذکور چیست نزد بعضی جواز سعاده را با اهل حرب است و نزد بعضی جواز  
هجرت از اینجا بسوی دارالاسلام و اول مجموع است و ثانی راجح اگر چه فرضیت هجرت بعد استیجاب منع شده و محذور



مدام درین مسئله در آثار رساله آقاده الشیوخ بحواله بعضی اهل استغنا کرده ایم فلیرح الیه و اشارت بمسئله دارالسویب  
 فارالاسلام در فصل مجدد هرمانه نیز بیاید فانتظره وقف ارض جدید که آنرا دنیا می نواز و امریکای خوانند مردمش از قوم انگلیس  
 هستند و مذہب نصاری دارند علماء ہیت این جماعہ گویند اعطایہ کرہ مانی ارض بطور شناخت حکما پیشین نیست بلکه  
 مثل کمر بند کرہ ارضی را محیط است و ارض چنانچہ این طرف برآمده مسکن عالمی گشته باقالیم سبعة و ششاس شده چنان  
 ارض طرف مقابلش نیز نمایان گشته جای ماند و بود عالمی گردیده است و بوضعی واقع شده کہ کف پای اشخاص  
 ہر دو طرف اگر زمین در میان نباشد ہر یک بچسبند و سرا بطرف آسمان مانند یعنی بی اندک سیلی ہر دو طرف زمین  
 مقابل ہمدگر واقع است و سعش و حصہ خواهد بود و وسعت اقالیم سبعة حصہ و سرد سیر و گرم سیر ہر دو طرف  
 چوبہائی متنوعہ و ادویہ مختلفہ از ان طرف می آید سیگویند کہ معادن طلا و نقرہ بسیار دارد و چہار صد سال  
 است کہ نشان ان زمین یافتہ شد وقف چون حال کشور ہند معلوم شد پس باید دانست کہ شیخ احوال ابتدائی  
 خلفت بحسب تحقیقات علماء و حکما ہند بسط تمام دارد تا آنکہ اجمالش ہم خالی از اظناب کلام صورت نہ بند شیخ ابو الفضل  
 موراکبر نامہ در دفتر سوم آن کتاب کہ سیمی باین اکرہیت خلاصہ علوم و رسوم ہندیان بکمال تنقیح نوشتہ ہر کہ  
 اطلاع تفصیلی بران خواهد بکتاب کور مجموع نماید بجلد آن درینجا یک نوع کہ اعظم ہندو بان قائل اند نوشتہ میشود  
 میگویند اول تعینی کہ حضرت وجہ و مطلق گرفت و جلوة خاص فرمود سیمی بہ برہاست و ہمانا عقل اول از ان خوا  
 ہر چہ از جنس نہ است و ستادن و ستان و ستکار بہر کدام فرمایش رفت کہ ہمت در پیدای  
 خلقت بر بندد از وہاء الہیہ و عقول قدسی بدین کار نہ پردازند سگالش دیگر رفت و از جبین بسین خود دیگر  
 را بر آورد و ہوا و یونام یافت از جلال فرزا کہ در وید شائستگی آفریدن در و نیافت وہ کس دیگر را پیدا آورد  
 ہمانا عقل اول را باین نام خواستہ اند و ازینہ آغاز  
 گویند ظاہر قدرت و مشیت را  
 ایجاد عالم دانستہ اند و حکما ہند پرچہ نام عنصری بیفزایند و او را محیط  
 ہمہ جا و ہمہ کس دانند گویا آوند عالم او را مقرر کردہ اند و با آسمان قائل نمید شمار برد و انتر نہند و منطقہ را در  
 بخش کردہ ہر بخش را نامی مطابق نامہای عربی گذاشتہ ہر بخش را اس گویند و کواکب را اجسام صیقلی  
 مستقر از نیر اعظم دارند و ہر ہفت سیارہ را نامی نہادہ روز نامی ہفت را بان منسوب کردہ اند و نیر اعظم را  
 نور بخت مستفی از حضرت نور انور دانند و پیوند نفس قدسی با ہر یکے بیان کنند و گردوی اختران را بشری  
 نفوس انکارند و گویند کہ بگذازش تن و جان عنصری و سردن اہوای نفسانی و ترتیب روح مجرد بدان مقام  
 عالی جای یافتہ اند و زمین را گردوی شکل دانند و گویند تمام کرہ زمین ہفت جزیرہ معظم دارد و ہر یکے را نامی  
 برگذاردہ اند و در پارا محیط او دانند و یکی از ان جزایر سبعة این جزیرہ است کہ ہند چین و عرب و فرنگ ترکستان